حسب الفرمایش سر دفتر تاجران جہان جناب حاجی شیخ رجب علی صاحب تاجر کتب سلمہ

مفید نامہ

۱۲۹۳

بحسن صحت محمود و زیر باہتمام [illegible] حسن صاحب مہتمم مطبع [illegible]

[illegible] مطبع [illegible] الہ آباد مطبوع شد

فهرست مضامین مندرجه کتاب خفینه نامه که مشتمل بر پنج باب و یک خاتمه است

صفحه	
۲	باب اول در اسامی الهی که در تحریر عبارت و مضامین مختلفه بکار آید
〃	باب دوم مشتمل اقسام لغات مختلفه یعنی الفاظ و معانی منجانسه بر لغت و در آن سی و چهار فصل است

صفحه		صفحه	
〃	فصل ۱ در اسامی کونین	۶	فصل ۲ در تشریح اسامی متعلقات عالم
۷	فصل ۳ در اسامی اشیائیکه بعبارت تعلق دارد	۸	فصل ۴ در اسامی جهات یعنی اطراف
۸	فصل ۵ در اسامی اوقات	〃	فصل ۶ در اسامی ایام هفتگانه
۹	فصل ۷ در اسامی شهور قمری که آنرا عربی هم گویند	۹	فصل ۸ در اسامی شهور شمسی که از زبان فارسی تعلق دارد
〃	فصل ۹ در اسامی سنین و مدت متعلقات آنها	〃	فصل ۱۰ در اسامی سمتهای مختلفه
〃	فصل ۱۱ در اسامی اقسام خلقت عالم	〃	فصل ۱۲ در اسامی خلقت سماوی
۱۰	فصل ۱۳ در اسامی دوازده بروج	۱۰	فصل ۱۴ در اسامی خلقت سفلی و طیور
۱۱	فصل ۱۵ در اسامی جانوران آبی	۱۱	فصل ۱۶ در اسامی خلاصه اعضای انسان و حیوان
۱۲	فصل ۱۷ در اسامی چیزهائیکه از اجسام اهل عالم تعلق دارد	۱۳	فصل ۱۸ در اختلاف حالات و حرکات متفاوت کائنات
۱۵	فصل ۱۹ در شمار فارسی و عربی و سه بنه رقم وغیره	۱۶	فصل ۲۰ در اسامی قومها و اهل حرفه
۱۷	فصل ۲۱ در اسامی اقربا	۱۷	فصل ۲۲ در اسامی شهرها و دیها
〃	فصل ۲۳ در اسامی اشیائیکه لباس بدن از زر و پود وغیره	۱۸	فصل ۲۴ در اسامی غلات وغیره
۱۸	فصل ۲۵ در اسامی طعام وغیره اشیای خوردنی	۱۹	فصل ۲۶ در اسامی آلات [illegible] وغیره
۱۹	فصل ۲۷ در اسامی اشیائیکه بخانه داری بکار آیند	〃	فصل ۲۸ در اسامی ظروف آبی وغیره
〃	فصل ۲۹ در لغات بعضی روزمره که مقرر است	۲۰	فصل ۳۰ در اسامی آلات و لوازمات سلاح و شکار وغیره
۲۰	فصل ۳۱ در اسامی گلشن و جنس نباتات و اشجار وغیره	۲۱	فصل ۳۲ در اسامی بعضی اشیای [illegible]
۲۱	فصل ۳۳ در اسامی خلقت آتشی	〃	فصل ۳۴ در اسامی خلقت آبی و آلات آن

صفحه		صفحه	
۲۱	باب ۳ در بیان قوانین علم صرف که بنای آنها در ضروری و ترکیب و اشتقاق صیغها از مصادر و گردانیدن آنها است و شصت صد و پنج مصدر		
۲۲	باب الالف مشتمل بر چهل مصدر	۲۲	باب الباء الموحده مشتمل بر بیست مصدر
〃	باب الباء الفارسیه مشتمل بر بیست و دو مصدر	۲۳	باب التاء الفوقانیه مشتمل بر ده مصدر
۲۳	باب الجیم العربی مشتمل بر شش مصدر	〃	باب الجیم فارسی مشتمل بر هفت مصدر
〃	باب الخاء المعجمه مشتمل بر بیست و یک مصدر	〃	باب الدال المهمله مشتمل بر دوازده مصدر
〃	باب الراء المهمله مشتمل بر [illegible] مصدر	〃	باب الزاء المعجمه مشتمل بر هفت مصدر
〃	باب السین المهمله مشتمل بر [illegible] مصدر	〃	باب الشین المعجمه مشتمل بر [illegible] مصدر
〃	باب الطاء [illegible] مشتمل بر [illegible] مصدر	۲۴	باب الغین المعجمه مشتمل بر چهار مصدر
〃	باب الفاء مشتمل بر [illegible] مصدر	〃	باب الکاف العربی مشتمل بر شانزده مصدر
〃	باب الکاف فارسی مشتمل بر [illegible] مصدر	〃	باب اللام مشتمل بر پنج مصدر
〃	باب المیم مشتمل بر [illegible] مصدر	〃	باب النون مشتمل بر [illegible] مصدر
〃	باب الواو مشتمل بر [illegible] مصدر	〃	باب الهاء مشتمل بر [illegible] مصدر
〃	باب الیاء التحتانیه مشتمل بر ده مصدر	۲۵	صرف کبیر یک مصدر لازمی
۲۷	باب ۴ در آداب القاب خرد و بزرگ و مساوی تمام اقسام از زن و مرد و سبز کس که نگارش شود		
۳۴	باب ۵ در اقسام رقعات و عرائض و مراسلات و سیکیار در تمامی معاملات هر گونه مشتمل بر پنج فصل		
〃	فصل ۱ در شکایت عدم ارسال خطوط و جواب آنها	۳۶	فصل ۲ در تحریر اخبارات و تبریکات و عرضداشتها و غیره
۵۳	فصل ۳ در طریق تحریر مبارکباد و سهر نویسد	۵۶	فصل ۴ در تعزیت نامجات تعزیت و ترحم
۵۶	فصل ۵ در ... و ... [illegible]		
	فصل ۶ در ... [illegible]		
۶۱	خاتمه کتاب ... [illegible]		

M.A.LIBRARY, A.M.U.
PE12990
ALIGARH
۱۲۹۹۰

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از حمد خالق عالم و درود و بر سرور نبی آدم صلی الله علیه و آله و آل اهل بیته اجمعین الطیبین الطاهرین
میگوید بنده شاه محمد المدعو به لسان الزمان الانسوی خاک راه آل محمد رسول الله علیه و آله الصلوة
و السلام که اگر چه کثرت تصانیف استادان سر و بزرگان نیکو سیر کار بجایی رسانید که تنها
قوانین یا مرقوم خود نسبتی احتیاجی نمانده فاما تسهیلی که بخاطر فاتر این عاصی پر معاصی آمده که
فائده علوم بار تمام آورده بتقلید یاسه سوم ساخت تا مبتدیان بزبان فارسی بهاری حاصل
نمایند و از ذخیره ضروری بهره یافته این عاجز را بدعای خیر یاد سازند بعون الله المستعان
و مراین نسخه را فادت نصاب مرتب است به پنج باب باب اول در اسمای الهی که اکثر در تقریر
و تقریر اهل عالم می آید و فیض هر یکی ازین اسما باب رحمت بر روی عالم بگشاید باب
دوم در اسمای عالم و مواضعات و اوقات و اشیای عالم باب سیوم در حرکات و
سکنات و کارهای انسان و اذان و گردان آنها که از انواع افعال گویند بطریق اندازه تا
باب چهارم در آداب و القاب رعایت مراتب اعلی و ادنی و اوسط باب پنجم
در [illegible] و انجارات و دیگر تمامی کار اعدادات ضرب سکه مهر تمام و قاعده این نسخه
شطر ... بیان ... نماید که سعادت مبتدی را بر خواندن روان یک نحو قولی

اولا این را بیاموزند و بعده انشای سبحی و انشای محمدی که از تالیف والد مرحوم است
و مضامین آنها بمعه حسب رسم ابنای روزگار دارد و اما پس انشای لکشا املای این خوش چنین
که فی الجمله مضامین دلنشین و هم قریب الفهم در انست تعلیم نمایند که هر آئینه این ترتیب فائده
عجیب خواهد بخشید و دیده شده که برخواندن انشای معتبره استادان مثل تصانیف
ملا ظهوری و طغرا و ابوالفضل و مانند آن قادر خواهد گردانید بعون الله تعالی که قادر و توانا
ست و قدرت همه در ظل قدرت اوست گویا که آن کاخهای دولت را حرفی چند
خبر بانی ست پسند و دل پسند درین صورت اگر نسخه در تفهیم و تعلیم این اوراق
بر پایه بزرگان پسندیده نماید گنجایش دارد و الا آنچه دانا اند ازین مصلحت و سراپا
حکمت خواهد بود و این عقیدت گزین اول مرتبه باجتماع این نسخه متفرق پرداخته و چون
در دیده ابنای روزگار این نسخه مفید و بکار آمده ملحوظ شد خصوصا زیاده از همه مشفقی
مخلصی منظور چون مهای خفی و جلی میان ظهور علی صاحب سلمه الله تعالی که محرک درستی
این کتاب شدند لهذا با وجود عدم فرصتی مهما امکن هر چه ممکن شد نوشته
نظر ثانی نموده مرتب ساخت سهو و خطا را از بزرگان امید وار عفو و عطا است معنی
اکثر الفاظ بطور گفتگوی ابنای زمان و موجب تفهیم و فائده مبتدیان تعلیم و تفهیم نموده
اگر تعریف جوهر لغت و معانی لغوی بقلم آید برای ذهن نا فهمان و دشوار نمایان اوهام
دیگر ست که بطور فرهنگ نوشته میشود و این کتاب مخصوص برای مبتدیان است
نه برای منتهیان که باب لغت بسیار وسیع و دراز ست چنانچه برای ان
صراح و کشف اللغات و قاموس و رشیدی و جهانگیری و دیگر کتابهای
بسیار کلان و فرهنگهای بیشمار از دیر بالا مال اند با این با اینها چه میرسید
تحصیل آن وقتی میشاید که قدرت آن در طالب علم پیدا آید و این حرفی چند
برای آن قلم بند نموده که ابنای روزگار این رساله را در وقت
نیت دارند تا از تکرار ید داخل روزگار کتب اسلاف را مثل گلستان و بوستان
انتخاب نمایند آنها بسهولت فهم و تحقیق حقرا ... تا باین نسخه

باب اول در اسمای الهی جلت نعماؤه اول آخر ظاهر باطن خالق رازق قادر

منعم منان غفار منتقم کریم عظیم حاضر ناظر ناصر حافظ خبیر بصیر قدیر رافع البلایا علام الغیوب

مدرک حاکم خلاق فعال حکیم حلیم جهان آفرین جان بخش حی قیوم مرید آفریننده عفو

غفور عطوف رؤف لطیف ایزد یزدان سبحان الله اله ودود واحد احد دادار رحمان

رحیم قهار کبریا بیچون بیچرا سمیع واسع داور مهیمن ذوالجلال مسبب الاسباب مجیب الدعوات

واهب العطیات قاضی الحاجات دافع الدرجات کافی المهمات علیم علام عالم شافی رب

پروردگار الهی فتاح باب دوم در اسمای عالم و متعلقات و اوقات و اشیا عالم

مشتمل بر چهار فصل فصل اول در اسمای عالم جهان گیهان آفاق عالم کاینات تکوین

مکونات موجودات مخلوقات دارین کونین نشاتین دنیا گیتی سپنج سرای دار الفنا دار الانتقال

دار القلب فانی دار ناپایدار مزرع آخرت عقبی دار البقا جا آخرت اخری خلق خلایق خلقت

ایام در اسپرایا غیب شهادت فصل دوم در شرح اقالیم هفتگانه اقلیم بابل ملک

معموره سرکار چکله بلده شهر پرگنه قصبه بیه موضع قریه ده محله سواد لول ضلع چراگاه

چراگاه بارگاه خانقاه درگاه دربار حضور جناب بازار کارگاه دبستان ادبستان

مکتب منزل مجلس بزم انجمن محفل مخیم خیمه جوسق حصار حصن باره قلعه معمور آباد آبادان

آبادی زراعت ویران ویرانه صحرا دشت بیابان هامون بیشه بادیه بیابان وادی غوله بیشه

فصل سوم در اسمای قصر و اسباب و اشیا که بعمارت تعلق دارد مسکن

محل جای بقعه امکنه ایوان کاخ قصر مشکوی درود کوشک شبستان خانه آشیانه کاشانه

آشیان سرا عمارت تعمیر مسکن بالاخانه بام طارم سقف کنگره محراب ایوان ستون ارکان

در سپهر در حلقه غرفه دریچه ناودان سوراخ روزن روشندان پرده سراپرده سرادق سرادق

تتق جلباب کتم حجاب نقاب حجله آستان آستانه عتبه سده نردبان سلم زینه پایه

بساط فراخ ارجاب چکاد درخت صحن ساحت میدان درون اندرون بیرون گنج

زاویه گوشه کوی کوچه پل سبیل جاده طریق منهج شارع سکه راه مسلک سالک

نشیب بلانشیب ریگند سفید مثلث مخروطی مربع مخمس مسدس مسبع گرد تند دستید بلند

پاستی بالا پست زیر زبر نشیب پایین فرود فراز غوک مغاک غار کریوه مینا گنبد هموار ناهموار

فصل چهارم اسامی جهات جهت سمت سوی طرف جانب جوانب صوب شرق غرب

مشرق مغرب جنوب شمال راست سهی کج کژ مقابل روبرو سمت یمین یمنه چپ یسار

برابر پس پیش عقب قبله قبل پسا پیشین نخستین نخست تحت فوق تحت پایین سر خلف

قدام فصل پنجم در اسامی اوقات عهد وقت حین هنگام اوان باره دوره دوران روزگار

عصر یوم ایام لمحه لحظه ساعت طرفة العین آن پاس روز نهار شب لیل لیلة القدر لیلة البدر

شبگیر صبح سحرگاه سحر علی الصباح بامداد بامدادان شام مسا امروز دیروز پریروز فردا پس فردا

شبا شب پیش شب دوش تاریخ سلخ غره فصل ششم در اسامی روزها

شنبه یکشنبه دوشنبه سه شنبه چهارشنبه پنجشنبه جمعه آدینه هفته عشره ایامهای عربی

یوم السبت یوم الاحد یوم الاثنین یوم الثلثا یوم الاربعا یوم الخمیس یوم الجمعه

فصل هفتم در اسمای شهور قمری ماه شهر محرم الحرام صفر المظفر ربیع الاول ربیع الآخر

جمادی الاولی جمادی الاخره رجب المرجب شعبان المعظم رمضان المبارک شوال المکرم ذیقعده

ذیحجه فصل هشتم در اسمای شهور شمسی فروردی اردی بهشت خورداد تیر مرداد شهریور مهر آبان آذر دی

بهمن اسفندار فصل نهم در اسمای زمین و مدت و عرصه سال اسال پیسال سال آینده

مدت مدام دوام دیر دائما علی الدوام همیشه پیوسته مدام مستدام [illegible] جاوید عرصه حال حالا

بالفعل اکنون اینون هنوز [illegible] حادث ابداع اختراع حدیث ازل ابد [illegible] حشر

محشر رستخیز قیامت بازگشت آینده فصل دهم در اسمای موسمها صیف گرما تابستان سرما [illegible]

زمستان برسات برشکال بهار مهرگان فصل یازدهم در اسمای خلقت عالم [illegible]

سمای سماوی ارضی [illegible] فطاهر مخلوقات [illegible] گونه جمادات و نباتات و حیوانات و [illegible] خالی

از جمله عنصر نیست هر مخلوق را باعتبار غالبیت عنصر آن نام نهاده اند این اقسام هم بقلم می آید که [illegible]

در فصول آن پیدا شد آید فصل دوازدهم در اسمای خلقت سما فلک گردون سپهر زمان آسمان [illegible]

الاسکان سدرة المنتهی کرسی بهشت جنت فردوس عدن ارم نعیم دار القرار روضه رضوان دار السلام اعراف

اسمای دوزخ جحیم جهنم هاویه سقر نار سعیر دوزخ دار البوار اسفل السافلین حمیم زمهریر اسمای فرشتگان

مع اوصاف که باوشان تعلق دارد فرشته ملک ملائک سبوحی قدوس سبوحی کروبی جبرئیل میکائیل

اسرافیل عزرائیل اسمای انهار جنت کوثر سلسبیل تسنیم معین هاروت ماروت

ملکوت جبروت لاهوت ناسوت اسمای انجم آفتاب خورشید مهر شمس ... شهاب

قمر ماه هلال انجم اختر کوکب عطارد ناهید چرخ تیر زهره مریخ بهرام مشتری برجیس زحل

کیوان قطب سهیل پروین بنات النعش کهکشان فرقدان کواکب نجوم فصل سیزدهم

در اسمای بروج حمل ثور جوزا سرطان اسد سنبله میزان عقرب قوس جدی دلو حوت فصل

چهاردهم در اسمای ... هوا باد نسیم صرصر صبا سموم گردباد مرغ طایر پرنده ...

قفس عنقا سیمرغ کبک تذرو مرغابی دراج طاوس خروس کلنگ ماکیان گنجشک

صعوه ... کبوتر حمام زاغ ... عندلیب هزار ... طوطی بلبل

قاز فاقنه خفاش شبپره کرکس سیمرغ باز شهباز چیره شاهین تری شکره کجری لیه بیلیاز شرانم

کلاغ غراب بیشهن علیوا زغا ولدم چغبن لملخ نگلسن باپ لیثه مورسه مور جبر لال اپا شارک کرم

شب تاب کرمک فصل پانزدهم در اسماء جانوران الی یاری مسکه سعدت عنکبوت مکس طوطی طیان

کشف باخه سنک پشت تنسکه مگز لیشه فصل شانزدهم ورزش آوا و اجزای انسان حیوان

جسم تن بدن کالبد قالب اندام قد قامت بالا جان روح ارواح لحم گوشت شحم پیه پیه

دم خون رگ شهرگ شریان باسلیق عظام استخوان مغز عصب عضله لیف

شعر موی کاکل جعد کلاله گیسو طره کاکل فرق سر تارک یافوخ کام مخ مغز جمجمه

اعلی ... فک دندان سن هنان ... لب لثه ... اشنان ...

عارض رخ چهره گل ناصیه پیشانی جبین سیما جبهه صدغ شقیقه ابرو مژگان مژه دیده چشم عین العینین

مردم مردمک سواد چشم بیاض چشم ملتحمه قرنیه عنبیه عنکبوتیه مشیمیه شبکیه صلبیه جلیدیه حاجب لیف

بینی بینه خیشوم دماغ منخرین اذن گوش ... طاس گوش حلقه گوش صماخ

حاج سبلی گلونای حلق حلقوم کار رگ مری عنق سبلت بروت لحیه ریش محاسن فقار

شفت لب دهان دهن زبان لسان زنخ زنخدان غبغب کتف دوش تخته الکتف

ابط ساعد زند اعلی زند اسفل ید دست کف دست ابط بغل بر آغوش کنار پشت انگشت انامل

اصبع انگشت سبابه وسطی اخنصر بنصر ظفر ناخن ترقوه ترقوتین سینه صدر پستان ثدی

قص ظهر فقر ضلع جنب پهلو شکم ناف کمر میانه میان شش ریه قلب دل ضمیر مراره تلخه

کبد جگر طحال سپرز معده شکم معده امعاء روده حمل آورده اشکنبه کلیه گرده مثانه شاشدانه

عصعص ساق سرین کفل گاه ران فخذ زانو کعب شتالنگ قدم پاشنه پا کف پا پشت پا

فصل هفتم در اسمای بعضی چیزها که از اجسام اهل عالم تعلق دارد سمع سماعت سامعه بصر

بصارت باصره ذوق ذائقه لمس لامسه شامه خطر فکر ذکر خیال وهم قیاس مخاط انفث ریق

نزاق آواز ندا بانگ صوت اصوات صدا لحن الحان فصاحت بلاغت فصاحت گویا

هوش ادراک خرد عقل دانش بینش نظر نگاه تبسم خنده قهقهه غمزه ایما رمز

نازنخوت کرشمہ عشوہ انداز طراز اشرعطبہ ارفع جشا فانزہ تشادب خمیازہ تمطی ملک

فواق قشعریرہ خلہ غشیان ثلمہ خال ثولول آزخ دنبل دملار دنبجالہ آبلہ آسماک

بعض اشیائیکہ از اجسام انسان حیوان می برآید غائط براز کنیز لول ضرط

گوز تشاب زبل سرگین سیل حریک فصل ہیجدہم در بعضی حالات اہل وجود

دستفریات وکائنات خوشی خرمی بشاشت نشاط انبساط فرحت رحت طرب سرور

مسرت افتراح انشراح ارتیاح خرسند انبساط تفرح تنبشط شادمانی بہجت

بشارت مژدہ نوید سبانکی فرخی فرخندگی ہمیت جمعیت فرخت حشمت شوکت سطوت

شکوہ قدر منزلت ابہت مرتبت رفعت مکنت اقبال جلال ہکمت عزت شرف

طمانیت ملاحت صباحت وجاہت اطلاع ہدایت اہتدا ارادت ارادہ عزم قصد

اجازت حکم فرمان اسرار استعداد خاموشی راستی ناراستی دروغ باطل کذب کاذب افترا

بہتان تنفی مجد فیض کرم سخاوت بخشش عدل حکمت عفت عدالت

شجاعت شهور عداوت تجلد قناعت صبر طاعت غفلت عطلت سهو سن حرص حسد کینه

عداوت عناد حقد بغض الطاف اشفاق عنایت شفقت مهربانی نوازش تفقد وصیت محبت

مودت اتحاد وداد ولا خلت وفاق مهر اخلاق اخلاص عقاد اعتقاد خشم غضب خوف هراس

ترس بیم عبرت باک اتقی ابتلا گمان ملال آزردگی کلفت اندوه بیم غم غرور نخوت کبر عجب منی

خودستیزی کشتی شکار یاری سپر تار عفونت ستیزه حمق ابلهی عجز الحاح لجاجت سماحت قیل عهد پیمان

قرار اقرار انکار عذر اعتذار پیام پیغام سؤال جواب دشنام تحسین آفرین حمد ثنا ستایش هجو نعت منقبت

پند اندرز نصیحت وعظ انصاح اغوا افسون جادو سحر مکر کید تزویر تدبیر علاج صعوبت آسان سهل دشوار مشکل

مهل عجلت تعجیل توقف اهمال اغفال تهاون تغافل تیز تاخیر درنگ شکایت زود شتاب تعویق تقصیر فایده

سود نفع منافع زیاده خسارت ضرر زیان ربح سود خراج آمدنی و آمد جزیه یغما غنیمت خزینه دریوزه

وظیفه گنج انبار خرمن بسیار حاجت بضاعت سامان کرایه گرو رهن نقد نسیه قرض سود قسط

معاوضه تاوان بها نرخ قیمت شیشه بلور مروارید ارزان گران سنگ ارزان سیم زر

تفاوت فاصله دور نزدیک عنقریب کروه میل فرسنگ افسانه حکایت جنگ جدل حرب

کوس ۱۲ — قصه اور کہانی ۱۲ — لڑائی ۱۲

محاربه دار و گیر رزم مبارزت پیکار کارزار قتال مقابله نادر و عربده خرخشه هزیمت شکست

بھاگنا ۱۲

فرار صلح انفصال آرزم آشتی

فصل نوزدهم

در تعداد شمار یک دو سه چهار پنج شش هفت هشت

نه ده یازده دوازده سیزده چهارده پانزده شانزده هفده هجده نوزده بیست بیست و یک

بیست و دو بیست و سه بیست و چهار بیست و پنج بیست و شش بیست و هفت بیست و هشت بیست و نه سی

سی و یک سی و دو سی و سه سی و چهار سی و پنج سی و شش سی و هفت سی و هشت سی و نه چهل چهل و یک چهل و دو

چهل و سه چهل و چهار چهل و پنج چهل و شش چهل و هفت چهل و هشت چهل و نه پنجاه پنجاه و یک پنجاه و دو پنجاه و سه پنجاه و چهار

پنجاه و پنج پنجاه و شش پنجاه و هفت پنجاه و هشت پنجاه و نه شصت شصت و یک شصت و دو

شصت و سه شصت و چهار شصت و پنج شصت و شش شصت و هفت شصت و هشت

شصت و نه هفتاد هفتاد و یک هفتاد و دو هفتاد و سه هفتاد و چهار هفتاد و پنج

هفتاد و شش هفتاد و هفت هفتاد و هشت هفتاد و نه هشتاد هشتاد و یک

هشتاد و دو هشتاد و سه هشتاد و چهار هشتاد و پنج هشتاد و شش هشتاد و هفت

هشتاد و هشت هشتاد و نه نود نود و یک نود و دو نود و سه نود و چهار نود و پنج نود و شش نود و هفت

نود و هشت نود و نه صد هزار لک که لکهان اعداد عربی واحد اثنان ثلث اربع خمس ستة سبعة ثمانیة

تسع عشر عشرین ثلثین اربعین خمسین ستین سبعین ثمانین تسعین مائة الف چند چندین چندان بسیار کثیر فراوان

افزون زیاده بیش تمام جمله همه کل اندک نیم انبوه ازدحام گروه هجوم طائفه جماعه فوج لشکر جیش عسکر

عساکر ضعیف ناتوان پیر شیخ برنا جوان شباب همعصر کلان مهتر برتر اولی شهنشاه شهنشه پاتشاه

سلطان ملک شه خاقان تاجدار جهاندار سالار شهریار تاجور کشورستان وزیر نایب منیب امیر الامرا

بخشی الممالک صدر الصدور ناظر شحنه کوتوال عسس خواجه مولی بنده غلام کنیز کنیزک خاتون بانو

نابینا کور اعمی نابینا اصم ابکم گنگ لنگ شل کل دستگیر محجوب تشنه گرسنه گدا فصل بستم

در اسامی قوم‌ها و اهل حرفه کاروان بازرگان میر سید شیخ مغل میرزا افغان زنار دار برهمن

بقال میوه فروش تره فروش سبزه فروش معلم حکیم طبیب ولدان

۱۷

منشی بخشی تانگوهی باغبان کدیور سفیدباف نورباف صراف نساج نداف حلاج عطار

روغنگر زرگر درودگر نجار معمار حمال حجام آهنگر گازر قصاب خیاط تیرگر کمانگر صیقلگر

چینه‌گر کلال خشت‌زن پنبه فروش چرمی فروش شیشه‌گر ماهی‌گیر ملاح بزاز رنگرز ...

چرمدوز شتربان ساربان قصاب تنبولی سنگتراش حکاک سکاک مطرب مغنی طباخ نانبا برزگر

مداوسازی کاغذی فصل بیست و یکم در اسامی اقربا و قبیله تبار دودمان خاندان خانمان

خویشاوند خویشی خسر پوره خویش مادر والده پدر قبله‌گاه آب ابو آل آخ اخ اخی اخوان

برادرزاده دختر صبیه بنت پسر فرزند خلف ابن ... همشیره‌زاده خواهر ... جده جد

جده ... شوهر ... صاحب‌خانه ... کدبانو ... زن ... داماد عروس

... فصل بیست و دوم در اسم شادی

شادی تولد فرزند شادی ... شادی ... شادی ... شادی

فصل بیست و سوم در اسامی آرایش بدن ...

حلقه یعنی گوشواره مرسله یاره بازوبند انگشتری خاتم فص خلخال هیکل زنگوله چاغره اسمای

پوشاک وغیره کسوت پوشش لباس تشریف خلعت جامه دستار سربیج عمامه تاج دیهیم افسر

کلاه [illegible] گریبان جیب آستین دامن کمر [illegible] ازار بند [illegible] چادر پیرهن شلوار پاجامه

[illegible] آستر [illegible] بالاپوش [illegible] قنداب [illegible] پارچه

ابریشمی وغیره خز اطلس حریر پرنیان کتان ابریشم سقرلاط [illegible]

چرم پوستین اسامی رنگ لون سرخ احمر اصفر اخضر سبز سفید ابیض بیاض سیاه

ازرق سبز [illegible] کبود [illegible] زرد زردی [illegible] فصل بیست و چهارم در اسامی غلات

خوردنی [illegible] گندم حنطه [illegible] نخود حمص شالی [illegible] ارزن [illegible]

[illegible]

[illegible] فصل بیست و پنجم در اسامی طعام وغیره طعام نان [illegible]

[illegible] قیماق [illegible] نبات شکر تبرزد شکر سفید شکر سرخ قند سیاه

۱۸

۱۹

سه‌ونیز روغن سیاه روغن تلخ شمامه شیر شیرینی شور انگبین شهد عسل چاشنی واریخا که

تلخ فصل بیست و ششم در اسمای آلات تحریر و غیره لوح قلم خامه کلک کاغذ قرطاس مداد سیاهی

شنگرف نگار قلمتراش کراک خایسک درفش سوزن رنده تیشه سندان شاهین اره ...

کیسی درج سبحه مقراض نقاره کوس دهل حجاب تنگ فصل بیست و هفتم در اسمای متفرقات

طناب رسن عروه حبل سماء سیخ ... مصباح ... تابه ... مفتاح قفل ... داده

غربال ... آسیا ... کیسه ... قانون ... قاسه جوال ...

قنطار جوال ... چار ... چکمه ... میزان ...

دیگ ... کلید ... قفس ... گردون ... شکنجه ... تنور ... جبر ...

جلاجل ... بادبان ... فصل بیست و هشتم در اسمای ظروف و غیره خم ... خوان ...

... طست ... کاسه پیاله ... ساغر جام پیمانه کیل لگن گلاب پاش فصل بیست و نهم

در اسمای ... زره ... سپر ... قبضه کمان حلقه کمان ... شمشیر ...

مضرب توپ و ترکش مضرب جزا و بماند آن سراچه زاده فصل سی ام در اسامی آلات و لوازمات سلاح

و ترکش کاره و غیره خنجر و شش پر تیغ و سپر نیزه تیغ سپر کماندار ذوالفقار علم نیزه تفنگ گرز سنان کمان قوس تیر

خدنگ پیکان سپر مجنبه جوشن خفتان زره خود و ترکش ناچخ تازیانه مقرعه قربان چوبدستی پلیته فتیل

فصل سی و یکم در اسامی گلشن و چمن نباتات و اشجار میوه و ترکاری و غیره بوستان گلستان حدیقه روضه

گلزار ریاض چمنستان لاله زار چمن خیابان سبزه مرغزار درخت شجر نخل گلبن نهال سرو شمشاد و اصل

اصل بیخ فرع برگ شجر ریشه شکوفه غنچه ازهار خار گل سنبل سرو درخت پلان درخت ارزن چنار

خار طب انبه نیشکر کاه گیاه علف گل صنوبر اسامی میوه جات خرما رطب تاجیل انگور انار سیب

موز بادام کدو خربزه بادنجان ترب سنبل دانه زردک ترب شلغم سبزه ترنج نارنج کرم حلبه فلفل اسامی

مصالح ابزار بصل ثوم چوب سیر کشنیز قاقله کبار قاقله صغار قرنفل فلفل دارچینی فاغل و زرد چوبه

اسامی چند ادویه مصرف است شربت آب انار شربت و قار روغن بادام انجیر نانخواه خیار کاسنی

عسل انگبین شهد سکنجبین جوز لوزکا کاسنی بیدانجیر عنب الثعلب گلو بادیان حب دل

اصل السوس نخاع رب السوس گلقند بهی وانه انار وانه بلیله زرد بلیله سیاه گلشکر پیاز شلغم

تمر هندی آمله بنجبیل سکبستان هرفلوس بنفشه عناب تخم خشخاش گل سرخ شکوفه

طباشیر زیره سفید زیره سیاه فصل سی و دوم در اسمای بعضی اشیا صد گل خاک غبار گرد و گل

خشت کوه سنگ حجر جواهر شیشه الماس یاقوت لعل زمرد نقره سیم فضه مس روی اشرفی دست طلا زر

روپیه مبلغ مروارید تنگه فلوس حصاة سنگریزه خرمهره فصل سی و سوم در اسامی خلقت آسمان

آتش باد خاک آب دود شرار شعله ستاره ماه خورشید ثریا زمین فصل سی و چهارم

در اسامی خلقت ابر و آلاتی که از آن تعلق دارد آسمان باران بارش مطر میغ ابر سحاب برق تندر رعد

عمان گرداب رود نهر دجله جوی رود شط آب چشمه سراب دریا بحر قطره شبنم نم

شبنم ترشح قطره سیل سیلاب موج ژاله تگرگ برف گلاب گل آبی وحل خلاب سیلاب

بشیره خرمهره مروارید در لولو لالی گوهر کشتی سفینه فلک باب هم در بیان قوانین علم

صرف و برآوردن صیغه ها از مصادر و گردان و اوزان آنها باید دانست که افعال چند چیز تعلق دارد که

افعال از زمان آنها لا بدیست چون ماضی زمانهٔ گذشته و حال زمانه موجود و مستقبل زمانهٔ آینده و امر حکم کار و نهی
منع از کار و معنی فاعل کننده کار و مفعول کرده شده و نایب شنیده از نظر حاضر و مخاطب خطاب کرده شده و متکلم کلام
کننده و مذکر مرد و مونث زن و اثبات بودن چیزی و نفی نبودن چیزی و برای اختصار این صیغها است اگر
تمام از متصل با شرط و جزا و غیره مطالب متعلقه نوشته آید طول عبارت میشود که یاد گرفتن آن مبتدیان را دشوار و
گران باشد و اگر محل گذاشته شود سبب کم مطالب ضرر می‌شود بنابران بطور اختصار در پنج مصدر نوشته شد
که فایده تمام مبتدیان را بعون الله تعالی و توفیقه حاصل شود چون تمامی صیغها از مصدر ساخته میشوند لهذا اولا مصادر چند بقلم می آید
طریقهٔ ساختن افعال بعد از آن مذکور است آغاز مصادر بترتیب حروف تهجی باشد حروف شرط و جزا و غیره

باب الالف

آمدن آوردن آغازیدن آشتن آفریدن آگاهیدن آلاییدن آمرزیدن آرزیدن آسترون
افروختن افراشتن افزودن افسردن افگندن انباردن انبودن انجامیدن انگاردن انداختن
انگاشتن افروختن آشامیدن آگندن ایستادن آزردن افشاندن افشردن افتادن آمیختن
آرستن آویختن آمیختن آلودن آسودن آماسیدن اندیشیدن اندودن انباشتن آهیختن باب الباء
بردن بستن بخشیدن بالیدن بوسیدن برآمدن برآوردن بودن بریدن برخاستن بافتن باریدن
بوسیدن بافیدن بافتن بالیدن باستن برشتن برگشتن بیختن باب الباء فارسی پختن پریدن پوشیدن
پراندن پیوستن پیراستن پذیرفتن پروردن پالودن پیچیدن پاشیدن پرستیدن

پرداختن پرسیدن پیچیدن پژمردن پژوهیدن پرانیدن پوشیدن پسندیدن پیمودن

پیوستن باب التاء فوقانی تاختن تافتن تپیدن تراشیدن تراویدن ترسیدن تفتن

تنیدن توانستن باب الجیم جستن جستن جنگیدن جنبیدن جنبانیدن جوشیدن باب الجیم فارسی

چسپیدن چیدن چربیدن چکیدن چمیدن چشیدن چریدن باب الخاء خوردن خندیدن

خواندن خاریدن خلیدن خرامیدن خائیدن خورانیدن خروشیدن خراشیدن خفتن خمیدن

۲۳ خوابانیدن خوشیدن خلیدن خریدن خستن خفتن خوشیدن خیزیدن خمیدن باب الدال دویدن

داشتن درفشیدن دادن دمیدن دریدن دزدیدن درخشیدن دوسیدن درودن دوشیدن

باب الراء رفتن رسیدن رسیدن رنجیدن رستن ربودن رنجیدن راندن رفتن رقصیدن رسانیدن

رخشیدن رزیدن رشتن رهیدن ریختن رسیدن باب الزاء زدودن زادن زریدن زائیدن

زدن زیستن زولیدن باب السین المهمله ساختن سپیدن ساییدن سپردن سنجیدن سفتن

سودن سگالیدن سرائیدن ستودن ستیزیدن سرشتن سریدن سگالیدن سفتن

شناسیدن شتابیدن شمیدن شکافتن شتافتن شناختن شمردن شدن شوریدن شلیدن شایستن شکیبیدن

شکوخیدن شنفتن شوریدن باب الطا طپیدن طلبیدن طراویدن باب الغین غلطیدن غنودن

غریدن غارتیدن باب الفا فریفتن فهمیدن فزودن فروختن فرسودن فگندن فلخیدن فرستادن

فرسودن باب الکاف کوفتن کندیدن کاستن کشادن کرسودن کشتن کشیدن کاشتن

کفتن کاویدن کاهیدن کشودن کفیدن کندن باب الکاف الفارسی گفتن گسیختن گرویدن گمراهیدن

گزیدن گسستن گریختن گنجیدن گداختن گذاشتن گشتن گرائیدن گرفتن گزاردن گزیدن گساردن

گستردن گسستن گستن گذشتن گماشتن گرائیدن باب اللام لرزیدن لخزیدن لافیدن لیسیدن

لائیدن باب المیم مکیدن ماندن مالیدن مردن مرسدن باب النون نهادن نوشیدن نمودن نوشیدن

نهفتن نگریستن نشستن نوشتن نکوهیدن نمایدن نواختن نالیدن نرشتن نوردیدن

نازیدن نامیدن نگاشتن نیوشیدن باب الواو ورزیدن وزیدن واخیدن ورغلانیدن

باب الها هشتن هیشتن هراسیدن باب الیا یافتن یارستن تمت الکتاب

تصریف یک مصدر مفصلاً بقلم می آید دیگر تصاریف تمامی مصادر را بهمین طریق از قیدیان استخراج کنند

تصریف افعال ماضی مطلق از آمدن واین ماضی را ماضی مجرد هم گویند آمد آمدند آمدی آمدید

آمدم آمدیم تصریف ماضی قریب آمده است آمده اند آمده آمده اید آمده ام آمده ایم

تصریف ماضی بعید آمده بود آمده بودند آمده بودی آمده بودید آمده بودم آمده بودیم

تصریف ماضی ناتمام واین را استمراری نیز گویند می آمد می آمدند می آمدی می آمدید می آمدم

می آمدیم تصریف ماضی تمنائی واین مشروط نیز گویند آمدی آمدندی آمدی آمدی تصریف ماضی احتمالی

واین را سوم نیز گویند آمده باشد آمده باشند آمده باشی آمده باشید آمده باشم آمده باشیم

تصریف حال می آید می آیند می آئی می آئید می آیم می آئیم تصریف استقبال خواهد آمد

خواهند آمد خواهی آمد خواهید آمد خواهم آمد خواهیم آمد تصریف مضارع آید آیند آئی آئید

آیم آئیم تصریف امر بیا بیاید بیائید بیائی بیائید بیایم بیائیم تصریف نهی نیاید نیایند نیائید

میائید میائیم نیائیم اسم فاعل آینده آیندگان آینده آینده آینده آینده ام آینده ایم اسم مفعول

آمده شده آمده شدگان آمده شده آمده شده آمده شده گانم آمده شده گانیم باید دانست که

جمله این تصاریفها که بیان شد این را صرف کبیر می نامند واگر یک یک صیغه اصل از هر تصریف گرفته

جمع نمایند آنرا صرف صغیر نامند صرف صغیر آمد آمده است آمده بود می آمد آمدی آمده باشد

می آید خواهد آمد آید بیا میا آینده آمده شده ودر تصاریف نفی بر یک یک تصریف

اگر کلمه‌ها انوده می‌شود و یعنی جمیع تصاریف صیغه‌ها نیز قیاس کنند ای برادر مثلاً که حرف نون از سر صیغه نفی گردد

نیامد نیامدند نیامدی نیامدید نیامدم نیامدیم صیغه‌ها و گردان بعضی الفاظ کلمات است که

در هر صیغه که شامل شوند معانی متغایره و معناهای مختلفه غرض از تقریر و تحریر از آن حاصل آید

اول بیان کلماتیکه گردان آنهم بطور مذکور می‌شود هر یکی از این الفاظ که بیان می‌شوند مخصوص است

است الفاظ مخصوص برای بنای ماضی قریب بتصریف است آمی آمد آمدم آمدیم الفاظ

دیگر که از افعال متعدی تعلق دارد شد شدند شدی شدید شدم شدیم الفاظ مخصوص برای

بنای ماضی بعید بود بودند بودی بودید بودم بودیم کلمات اثبات که بزمانه حال تعلق دارد

است استند استی استید استم استیم الفاظ مخصوص برای بنای صیغه‌های استقبال خواهد

خواهند خواهی خواهید خواهم خواهیم الفاظ مخصوص برای ماضی استمراری باشد باشند باشی باشید

باشم باشیم صیغه‌های امر غائب شود شوند شوی شوید شوم شویم بیان کلمات متفرقه از دیگر اگر چه

ترا چرا چگونه چه چیست چند چندان چندین چنین آن اینکه اینها او وشان ایشان از آن از این از آنها

از اینها از او شان از ایشان اینجا آنجا از اینجا از آنجا کجا از کجا کس ایشان خود هر کس آنکس من با تو شما هرگاه

تا گاه لا بد بان اکنون حال ایدون هنوز بار هرگز نیز آینه ضرور با هم الا مگر زنهار و گرنه اگر چه

هر چند لیکن فاما فکلیف امید بیم رجا ترصد ترقب توقع لازم مستلزم فقط تاکید تقید و چون سبق آنچه

معلوم در بیان مبتدی وارد آید موجب آن گردان باید کنانیده الفاظ متفرقه را شامل نموده از مبتدی

پرسند تا او تنهای ترکیب الفاظ مفرد شده بمعانی و عبارات قدرت یابد و آن چنانست از گفتن صیغه ماضی

قریب رفته است صیغه ماضی بعید رفته بود و صیغه ماضی استمراری میرفت صیغه ماضی ... و طلب یا مای استمراری که

رفتی صیغهٔ ماضی مشروط و دوم با کلمهٔ می رفت صیغهٔ ماضی موهوم رفته باشد صیغهٔ حال می رود صیغهٔ استقبال
خواهد رفت صیغهٔ مضارع رود صیغهٔ دوام استمرار می رفته باشد صیغهٔ امر حاضر برو صیغهٔ نهی حاضر مرو صیغهٔ
اسم فاعل رونده مفعول [illegible] این صیغها نیست بعد گردانیدن هر آنچه الفاظ کلمات مناسب آنکه مثال هر صیغه
خوانند کنند و ترتیب گردان کردن او اینست چنانچه از کجا رفت از اینجا رفت در رکاب رفت در اینجا
رفت اگر رفت چرا رفت چگونه رفت آن رفت این رفت [illegible] رفت آنکس رفت آنکس رفت
کجا رفت کی رفت از کجا رفت خود رفت و الحال رفت رفته بود [illegible] رفته بود و دیشب رفته بود پریروز رفته بود
پریشب [illegible] رفت فردا خواهد رفت پس فردا می رفت [illegible] رفته باشد [illegible] رفت و [illegible]
با شام رفت با صبح رفته بود همان رفت همین رفت چنان رفت چنین رفت در حجره رفت در چمن رفت
در بیت الخلا رفت در بازار رفت در باغ رفت در دالان رفت به بام رفت بر بالاخانه رفت [illegible]
رفت برای خوردن رفت برای غسل کردن رفت علی هذا القیاس دیگر مصادر در استعمال همین کلمات که بالا
مرقوم گشت گردان کنانند و بطور مرقوم الصدر یک یک صیغه از هر مصدر بطور تکلم نموده شد از سایر
استخراج کنانند و جمیع الفاظ مرقوم الصدر با دیگر افعال بطور مثال مذکور از مبتدی بگویانند تا آورد
[illegible] از مصادر و مثال نمودن این الفاظ قدرت یابد. باب چهارم در آداب القاب
[illegible] که القاب بر زمره مرسلان [illegible]
[illegible] کمال [illegible] او لائق مرتبه او باشد
[illegible] قبله و کعبه
[illegible] از حد نگاه داشتن یعنی [illegible]
[illegible] خواهد آمد [illegible] اگر سخن [illegible]
[illegible] غرض بکار است و رواج القاب [illegible]
[illegible] که از فیض بزرگان [illegible]
[illegible] آیین ادب [illegible]
[illegible] بهمان القاب سابقه [illegible] پرداخته و [illegible]
[illegible] خود تصنیف کرده [illegible] آن [illegible] پوشیده و پنهان [illegible]

القاب عالم واقف حقایق و کاشف دقایق علم و عمل حضرت مولوی صاحب سلمه الله تعالی

بعد اهدای گلدستهٔ بندگی و ارمغان غنچهای پرستندگی معروض میدارد القاب پای شعبات

و تهور پناه فلانی عطوفت عرضی مرسله رسیده و منظر گذشت کاشف ملتمسات گشت بنابرین به شهوار

به سطر چگونگی حالات اینجا مطلع نموده باشند زیاده چه القاب پدر سایه بلند پایه صاحب قبلهٔ خداوند

خدایگان ظل ظلیل رحمت ایزد سبحان حضرت ولی النعمی صاحب بر سر فرزندان مخلد و مستدام باد

فدوی فلانی آداب تسلیمات فدویانه و کورنشات معتقدانه بجا آورده معروض میدارد القاب دیگر

ملجای فرزندان و معاذ نیازمندان صاحب قبله خداوند نعمت یگانه الی عطا می ولی النعمی ادام الله اقباله

بعد ادای آداب فرزندی و گذارش قواعد عقیدتمندی معروض موقف اقبال مبلغ اجلال میرساند

ایضا قبلهٔ صوری و معنوی کعبهٔ ظاهری و باطنی حضرت ولی النعمی صاحب ظله العالی فدوی فلانی

بعد ادای آداب تسلیمات فراوان و کورنشات بی پایان معروض رای مهر انجلای میگرداند القاب

پسر سرمایهٔ تجارت عمر فرزندگانی و عصای پیری و ناتوانی زاد عمره ایضا برخوردار نور العین

فرخنده اطوار سعادت آثار طول عمره ایضا نور البصر لخت جگر قرة العین فلانی در حمایت ایزدی

بوده شاد و کامیاب باشند بعد ادای تحیه و قیمه که دوام روز بروز باعث شگفتگی خاطر عطیه یزدان باد

ایضا برخوردار نور الابصار فلانی زاد عمره و قدره پس از دعای طول عمر و حیات

مطالعه نمایند ایضا برخوردار سعادت اطوار طول عمره و قدره بعد دعوات فرید بسیار ترقید جاه

دارند باد القاب مادر سایهٔ عاطفت پیرایه والده صاحبه مشفقه مکرمه بر تارک فرزندان

مخلد و مستدام باد عبین فدویت رابنگونه آداب و تسلیمات نور آگین ساخته معروض میدارد

ایضا والده صاحبه خداوند خدایگانه مدظلها العالی گلهای کورنش و تسلیمات رانثار

سر افتخار ساخته معروض عالیجناب میدارد ایضا مخدومهٔ متق عقیق مستورهٔ سرادق

عصمت والده صاحبه قبلهگاهی خداوندی پرورش فرمای فرزندان ظلش گستر فرق

نیازمندان مریم زمان مدظلها جبین فرزندی بخاک ارادت تمندی نور آگین ساخته

ملتمس بذروهٔ آنجناب فیض مآب میگرداند القاب برادر کلان اخوان صاحب

مشفق مهربان برادران سلامت بعد اظهار مراتب نیازمندی و تمنای

ادراک دولت مواصلت سامی که زیاده از حد سبب کشوف ضمیر عطوفت پذیر میگرداند

ایضاً اخوان صاحب قبلهٔ فیض رسان مظهر جود الاحسان سلمه الرحمان بعد تقدیم عبودیت و کهمال

و تمنای حصول استفادهٔ خدمت فیض موهبت معروض رای خورشید ضیا میگرداند القاب

برادر خرد برادر مهربان عالی القدر عزیز از جان بعافیت باشند بعد اشتیاق ملاقات بهجت آیات که مرکوز

ضمیر است مقصور نسبت کشوف خاطر عزیز باد ایضاً برادر بجان برابر بلکه از جان بهتر محمد عابد حفظه الله تعالی

بعد شوق ملاقات بهجت آیات مطالعه نمایند القاب عم صاحب قبلهٔ خداوند خدایگان مظهر

جود الاحسان سلمه الله تعالی بعد ادای آداب تسلیمات که شیوهٔ قدردانان راسخ الاعتقاد است

معروض رای فیض پیرای میگرداند القاب همشیرهٔ کلان همشیره صاحبهٔ مشفقه مکرمهٔ معظمه که هم‌راه

در پردهٔ عصمت سلامت باشند بعد شفقت و نیمه و دروده که هست مشهود رسد که همواره به تقدیم مراسم صحیفه

شیر شادان عزیز جان معمول بوده باشند که تسکین خاطر از سبب القاب همشیرهٔ خرد عصمت پناه

عفت دستگاهی همشیرهٔ عزیزه حفظها الله بوصول مکاتبه سبب افزایش‌های گوناگون حاصل گشت

لازم که همواره به تسلیل فرستادن نامجات مع چگونگی حالات مسرور ساخته باشند که سرآینه خوشی خاطر

سبب تسکین مقصود است زیاده چه برطرازد ایضاً همشیرهٔ عزیزه مجلس‌نشین عفت پرده‌گزین عصمت سلامت

بعد اظهار مراتب انس آنکه القاب بانیهٔ الخانه با دل یگانه در حفظ امان ایزد منان باشند خاطر

رسیده حقایق مندرجه معلوم گردید می‌باید که همیشه به تحریر حالات انجام‌یافتن مسرور نموده باشند که جمعیا

حاصل بوده باشد زیاده چه نگارش رود القاب شوهر از طرف اهلیه صاحب خانهٔ محترم اسرار

سرتاج افتخار من سلمه الله تعالی مقالات تمنای استفادهٔ خدمت والا مردان از حد گذشته

بعرض مطالب می‌پردازد ایضاً صاحب سرتاج من سلمه الله تعالی بعد آداب که مراتب است عرض

می‌نماید ایضاً مصباح شبستان محرمی مفتاح ابواب همدمی واقف اسرار نهانی محرم اطوار دل و جانی

تکیه‌گاه مرادات برآرنده حاجات خداوند مالک کاشانه سلامت بعد آرزوی حصول اتصال

بهجت اشتمال ابراز ضمیر لطف تاثیر میگرداند القاب اهلخانه جلیس خلوت خانه خرمی انیس

عزلت محرم اسرار واقف اطوار اهلخانه ناظم کاشانه معلوم نمایند بعد تحریر اشتیاق معانقه

جسمانی و تقریر شوق ملاعبه رسمی بیشتر خاطر عزیز باد سرگذشت اینجا بسپاس عافیت اینجا و هم

مرغوب القاب حکیم مهاراو انفاس متبرکه آن مباحث مسیح افزای مظهر اعجاز مسیحائی باد و بعد از روی
دریافت مراسلت وافی ملا بهجت که قلم تحریر آن سرگوشی عجز بدوات میسازد تکلم تفهیم منیر گردانیده آمد
ایضا نبض شناس بیماران علاج رس رنجوران حکیم صاحب مهربان امیدگاه امیدوار الشفا
مسیح زمان سلمه الله تعالی بعد ادای تحیت و ثنا مبین ضمیر تقریر منیر گردانیده می آید القاب شاعر
مهر دفتر سخنوران ماهر بود سلامت رقیمه معنی نگار آن خلاصه سخن پروران روزگار زمزم افسرده
وصول گشت اگر آینه ضمیر بیاض نسق بدو کلمه لطف افزا ضیافت طبع این سراپا نیاز میکرده باشند
بعید از بزرگی نقش سخنوری بود زیاده چه تصدیع دهد القاب قاضی محکمه شریعت اطهر بوجود گرامی
مظهر آن رواج قوانین شریعت نبوی مجلی مراسم ملت مصطفوی زیب گیر و زینت پذیر باد پس از
تبلیغ مراتب حضرت و انکسار و تمهید قواعد خضوع و افتقار که شیوه قدیمه نهاد آن مودت
بنیاد وسعت بعرض منیر رسانده ایضا شریعت پناه طریقت دستگاه سلمه الله تعالی رقیمه
بهجت ضمیمه آن شریعت پناه موصول شد بر حقائق مرقومه اطلاع دست داد آرمیده هم با حصول
ملاقات جسمانی تسطیر مفاوضات فرحت آیات محبوبی بر اعلام کار رفو فرمایش آن حضرات مسرور
و شادمان داشتن سرور خاطر افزود نسبت زیاده چه تصدیع دهد ایضا تبارک و تعالی ذات
را طراوت بخش گلستان شریعت و نضارت ده چمن معدلت گشاینده معاقد مشکلات
حقائق دینی قاعده دان طریق اسلام مربی خاص و عام حضرت قاضی صاحب
متمکن مسند سلامت با کرامت دارد بعد ادای تسلیم
مینگرداند القاب اهل سخن جامع کمالات منبع فضائل کاشف دقائق
حقائق صاحب شفیق خداوند مخدوم الطاف سلمه الله تعالی
بعد گزارش مراتب نیازمندی و تقدیم مراسم ... سعادت
مشهود رای ... گردانیده می آید القاب ... سرور الهی مطلع انوار
حضرت شاه صاحب قبله و ادام ... بعد تمهید مراتب عبودیت و انکسار و آرزوی ادراک
دولت ملازمت ... خلاصه مطالب ... مشهود رای ... خاطر مهر آگین
میگرداند ایضا حقائق و معارف آگاه شریعت و طریقت دستگاه مستغرق ...

محو مشاهده تجلیات نامتناهی قبله و ایمن اضطرار کونین دام فضاله بیش از اظهار آداب
عبودیت و انکسار بعرض باریابان دربار فیض آثار میرساند القاب و آداب استاد و
دامت افاداته [illegible] باشند مظهر فیض الهی مصدر فضائل نامتناهی سایه افضال پرکمال ایزدی ظل
[illegible] باشند سرمایه مجموعه علم و عمل مرکز دایره جلال و تحمل منبع کمالات بنیان مجمع فتوحات
فراوان حضرت [illegible] صاحب قبله و کعبه مکرم و محترم دام فیضهم ابدا الدهر گره کشای معاقد دل و عقده
گشای [illegible] بیقراری مستفیضان عقیدت نشان ظل گستر باد بعد التقدیم لوازم عبودیت
تقدیم مراتب فدویت مطالب ضروری عرضه میدارد ایضا منبع تفضلات مظهر کمال [illegible]
[illegible] سراپا برکت فیض اثر حضرت صاحب قبله و دین خداوند کونین مخدومی مکرمی [illegible] ظلکم
کمترین [illegible] جبین عقیدت و بندگی و پیشانی عبودیت و سرافگندگی بخاک عجز و انکساری سوده
بذروه اقبال شمع اجلال میرساند القاب شاگرد نقش طراز صحیفه سعادتمندی حرف پرداز
جریده بخت بلندی [illegible] خصال نیکو فعال منظور انظار تفضلات و تعالی [illegible] عنایت کبریا بدام
[illegible] کریم [illegible] بوده کامروای [illegible] اوست و این باشند [illegible] مطالب [illegible]
مرقومه گرامیه القاب معشوق رنگ بهار گلزار رشک [illegible] نغز دفتر [illegible] بهای [illegible] فزون [illegible]
باشند بعد ابراز آه و ناله دوری دل [illegible] مطلب [illegible] ایضا گل گلستان محبوبی سرو بوستان
مطلوبی رنگ بوی چمن نگین لوای آبروی انجمن ربای جهان [illegible] عاشقان سرفراز معشوقان باشند
بعد ابراز زر و زاری و دلریشی و صد آفت کیشی مطلب میگزارد ایضا محبوب راحت قلوب [illegible] گزار
سرو قد سیمین عذار نرگس چشم سیمین جسم سنبل زلف طوطی مقال مشکین خال لیلی وار شیرین [illegible] دلدار
مشتاقان زر در بخشش عاشقان دل افگار دلنواز [illegible] روان [illegible] زبان
با من حضرت سبحان [illegible] تالیف قلوب مشتاقان بصد رقت [illegible] پرداخته باشند [illegible] شمع
آتش افروز که تلاطم امواج مهاجرت و تراکم افواج مفارقت زورق هوش و حواس این مهجور [illegible]
اساس را غرق ساخته خود را بیاد آن بخشنده مراد [illegible] القاب عاشق صبح صادق روز
صادقی و شفق شام و افق آزاد گرفتار [illegible] شبهای تار همواره [illegible] یابد کلفت
رفته باشند بعد از [illegible] طراز [illegible] آن [illegible] احوال

دل و جان خود میگرداند ایضا دل افگار [illegible] مجنون فرهاد [illegible] همیشه با ذوق

و شوق باشند بعد از دل و جان افزای [illegible] خامه [illegible] بر جبهه عاشق ایضا عاشق

مشتاق طالب وصال حلقه [illegible] مجنون دوران فرهاد زمان گرم رو بادیه محبت ره نورد طریق

مودت دوام از جام وصال محبوب شاد کام باشند بعد شرح پریشانی حیرانی که بمقتضای ربانی جانب

محبوب است [illegible] بالقاب بزرگان و دیگر اشنای زبان از طرف فقرا

محب الفقرا [illegible] سلمه الله تعالی ایضا محب الفقرا مقبول اهل الله برگزیده حضرت

اعلی ولی الله سلامت با کرامت باشند بعد [illegible] و اشتیاق ملاقات بی پایان [illegible]

محبت پذیر بالقاب خادمان فقرا [illegible] و روشنی مهر [illegible]

سالکان پیشوای عارفان [illegible] الطاف و عنایت [illegible] بالقاب سیادت

دستگاه شرافت پناه [illegible] علی العافیت باشند القاب سپاهی شجاعت [illegible] فلانی

در حفظ الهی باشند ایضا شجاعت شعار فلانی حفظه القاب مولوی و عالم فضیلت کمالات

دستگاه مولوی [illegible] العافیت باشند ایضا فضائل اکتساب کمالات [illegible] القاب

حکیم حکمت و حذاقت دستگاه حکیم [illegible] حفظه الله تعالی القاب [illegible] پناه فلانی

بعافیت باشند القاب [illegible] فلانی محفوظ باشند ایضا خصوصیت دستگاه

فلانی حفظه القاب [illegible] اهل عزت باشد عزت آثار فلانی حفظه القاب اهلکاران

[illegible] عزت [illegible] باشند [illegible] دستگاه فلانی محفوظ باشند القاب [illegible]

مستحسن الخدمت فلانی حفظه ایضا معتمد الخدمت فلانی حفظه القاب [illegible]

دربار [illegible] فلانی بعافیت باشند القاب [illegible] دیگر نوکران [illegible]

[illegible] سیادت و نجابت پناه شجاعت و شهامت دستگاه [illegible] نمایان [illegible]

مشمول [illegible] ایضا رفعت و عوالی مرتبت [illegible] ذوالفقار علی حفظه الله تعالی

ایضا رفعت و شجاعت نشان فلانی محفوظ باشند القاب شیخ [illegible]

شیخ فلانی حفظه الله تعالی القاب [illegible] از طرف ملازمان [illegible]

بادشاهان و امرا [illegible] کمترین خادمان [illegible] نشان فلانی [illegible] آداب

۳۲

ایستاده بعرض فیض بایان حضور لامع النور که مرجع سلاطین هفت کشور و مرکز خواقین
سجر سپهر سیاند عرضداشت خانه زاد بلا اشتباه مهر پناه فرق عبودیت بزرمین خاکساری نهاده
و جبین عقیدت را ضیا پذیر نقش جان نثاری جان سپاری گردانیده ذره وار بموقف عرض شرف
اندوزان محفل سپهر قرین و مستفیضان انجمن بهشت آیین سپهر ساید القاب شاهنشاه عرضداشت
رسوخیت گزین محمد سعید بعد ادای آداب مراتب کورنش و تسلیم که سجیه رضیه فدویان عقیدت
تصمیم است بعرض عاکفان عتبه دولت و اقبال و حاشیه نشینان بساط جاه و جلال سپهر ساید ایضاً
عرضداشت عقیدت شعار عبد الغفار گلدسته گلهای خلوص و انکساری طره عمامه افتخار نموده بعرض
بهره اندوزان محفل عظیم مبارک تعظیم نواب عالیجناب معلی خطاب صاحب عالم و عالمیان ملکه تمام هندوستان
روی زمین است سپهر سایه القاب بیگم صاحبه عرضداشت کمترین کنیزان پروردهای مهر خجسته
آثار مهد پایه بعد تقدیم مراتب ضراعت و انکسار و تتمیم روابط خضوع و افتقار بموقف عرض مخدرات
ایوان دولت و شهریاری محجوبان سراپرده عفت و نیکنامی نواب تقدس مآب سپهر قباب ملکه زمان
و شهر صاحبه بحر و بر سپهر ساید ایضاً عرضداشت کمترین ترقی طلبان عبودیت طراز مهد پناه سیاهی
جاده اطاعت و انقیاد بهای مهر ارادت و اعتقاد نموده ببار یابان آستان تقدس نشان ملکه
مهر القاب قدسی القاب ملکه زمین و زمان صاحبه عالم و عالمیان سپهر ساید القاب و زیر
عرضداشت شاکر عنایت مخصوصه عبد الغفور بعد تبلیغ مراسم بندگی و تسویق لوازم پرستندگی
بموقف عرض بهره یابان سعادت حضور سپهر لواب الاعلیٰ سپهر قیامت مهر
استظهار مستمندان صاحب قبله و جهان سپهر سایه ایضاً عرضداشت کمترین بندگان خدمت
نشان مهد زمان بجا آوری کورنشات فدویت سمات را ذریعه احراز سعادت و وسیله
رتبهای مفاخرت انگاشته بعرض باریافتگان حواشی بساط فیض مناط محفل عظمای
نواب فلک جناب صاحب قبله ارباب تمنا و کعبه اصحاب خدمت صفا سپهر ساید القاب
نواب صاحب والا قدر عالی منزلت نقاوه دودمان امارت سلاله خاندان ایالت و اقبال
و لتواله فدوی فلان آداب تسلیمات فدویانه بجا آورده معروض رای خورشید ضیا
میگرداند ایضاً بعرض نواب صاحب قبله خداوند خداوندگان نامور دوران ام اقباله

سیر سانزدہ باب پنجم در سیر و انجابات و تشنجات و رقعات برعایت مراتب مشتمل بر پنج
فصل فصل اول در شکایت عدم رسی مراسلات و رسید نوشتجات فصل دوم در رسید انجابات
و معاملات بهر کز نشل تسکات وبیڑہ و قبولیت وغیرہ کوا غذات شرعیہ ضروریہ و اسوال
و جواب او فصل سوم در مبارکباد فصل چهارم در شفا و صفات تعزیت فصل پنجم در رقعات
شوقیہ و طلب شیاء و رسید اشیا وغیرہ مطالب ضروریہ فصل اول در شکایت عدم رسی مراسلات
و رسید جواب آنها نوشتجات بلکہ یکسر رقعہ اول مرزا صاحب مشفق مهربان سووت نشان سلمہ
لم اشتیاق ملاقات مسرت آیات آنقدر در تعیلاست کہ با حاطہ کلک ربا طہ سلک نیامد
تا بآن نساختہ و نعصر مشاقہ گذشتہ نامہ و داد را بہ تسطیر بدعا سگزار در سپاس از ید نکیہ گلدستہ
شگفتگی دارد و طراوت و نزهت چارچمن مزاج سامی دائما مطلوب مشفق من جا تعجب
و مقام تکرار کہ خیریت چہ قطعہ اشتیاق نامجات بصحابت مردمان رزندگان الفت پیرا
داشتہ لیکن با وجود آمد شد مردمان از یکسر پرچہ قرطاس محبت لباس شادمان نساختہ انجا
در عالم ارتباط کلم توجهی گنجایش ندارد شایان الطاف چنانست کہ آئندہ تقریم سامی نامجات
جسمانی علیحدہ کالمہ روحانی توان شمرد زیادہ شوق ولیس رقعہ دوم در جواب رقعہ اول بیا
بنظر عنایات فراوان صحت توجہات لی پایان سپاس مدلل الی مکالات اشتیاق دکلمہ
و شوق نجوک قلم آورد محض تکلفات عرفیہ پرداختن است لہذا بآن نگرائیدہ بدعا می آرد
سامی نامہ لطف قرین مشعر بی شکایت عدم رسی مرقائم نیاز شمائم و وصول ملاطفت آور
سر در خاطر منتظر افزود مشتغادر عرصہ چند قطعات و ثایق نیاز ابلاغ داشتہ محض از قصور
در وصول معطل و گرامی نشد والا الطاف و کریمہ مراسیما مخاطفات شفاق آیات دل الغم و منزل آنجا
بام نکشید کہ نیرنگ گنجایش داشتہ باشد بهر صورت اینده را مدام طریقہ سلسل رسائل محفوظ
خواہد شد زیادہ بجز شوق سرو جانت آنقدر کہ خلاصہ مطالب است چہ بقلم آید رقعہ سوم شنیدہ ام
معدلت کرم منبع الطاف انام شیخ قمر الدین صاحب سلمہ تعالی انہ شوق تیکہ خامہ و زبان تعبیر
بوعدلت ضمیر شفقت وان حوالہ نمودہ بدعا میپردازد کہ بوقت تشریف داشتن اینجا هر قدر کہ توجہات لی
نیاز اشتمال بر ضمیر مهر سرور مندرفا مهر ملاقات آن نیست کہ تحریر سازد و فاما انا نر نوشی کہ بجز الیم ملاطفت

لاهور رسیده و از حرف وفا از سینهٔ صدق و صفا مخمر بود و به لقب ولی مصرع مهر کرده و دیده و دل
از دل و دو سه کاهی در بهجت هم از تحفه نامهٔ با شتیاق آشیان طراز بهجت پیرا از خاطر فتاده نشده
از آنجا که الطاف ذات شریف بدل این محب چنان بوده که از شب مهر زبان کم
تو مشغول دل بیاد تو شاد و ناچار پس از انتظار بسیار جریده وار را بدریافت صحت مزاج در رو یاد آنجا
روانه ساخت توقع که نظر بشفاق قدیمی نموده از احوال خیریت مآل در موجب عدم التفات
بدنامی آنکه صاحبزادهٔ برحق و مرشدزادهٔ مطلق میر بشارت علی با سپه روزگار دست
الم التعطل بسر برده فاما شاه مقصد شان بجلوه گاه ظهور نشتافته آخر کار میر ممدوح را سواد آنجا ساخت
بدر که در مقصد و شدکار آن صاحبزاده والا تبار سعی بکار خواهند برد و در حسب مهربانی ارزانی خواهند
آن احباب در رقعهٔ چهارم خان صاحب مظهر اشفاق و مهربانی و معدن اخلاق و قدردان سلمه الله تعالی
آرد صلحت سامی از تکلفات دانسته بمطلب میگراید ملاحظه گرامی نامه که یادوار الطاف انتظار
روز بروز افزوده دیده انتظار گرد بیت ملم کشودم و مسرت گلی کامیاب باب گلستان
بود از عدم رسیدن مکاتبات شما که بقلم آنجا رقم آمده صورت اینست که از مدتها میکده
سرکار راجه صاحب بعهدهٔ رسالداری سربلندی یافته خدا آگاه است که روز رسیدن
نامه و جواب ندیده و حرف استقامت حالی بگوش خیال نشنیده گاهی بطرف ما
کوهستان و غیره اطراف ما رسیده والا جه گنجایش که در تحریر تعطیل نموده باشد
آنچه فیما بین آن نمانده بهر صورت از فضول ... تجاهل و رسائل نیاز مندیها بطرف این خادم
مسرور شده از زمرهٔ نیازمندان بیرون نشمارند و از ... رسیل رسائل هم ...
خواهند و میر بشارت علی ... که با رکیان ملازم گردیده اند و شاید ...
که شایستهٔ او شان است ... خواهد ...
بر نیاز چه گذارش نماید رقعهٔ پنجم برادر عزیز الله ... خصال ...
نیات و شوق ملاقات بعبیت آیات مطالعه نماید و الحمد که بفضل الله تعالی ...
شاکر خیر و عافیت آن برادر ... بالقضا ... که ...
افزا گشته خاطر ... متعلق ... آنجا ... آورده ...

خاطر ازان متصور است فیلان سرکار فیض آثار که بنا بر چرائی در اخبار رفته اند بنا بر دریافت خبرگیری
شان قبل ازین رقعه حضور بنام شان اصدار یافته که خبرگیری آنها به خود وجه شناخت تغافل
نخواهند نمود و موسم برشکال قریب رسید برای بخت راتب آنها یک چهپر مرتب کنانیده و هندوستان
[illegible] انجا خریده رسن های مستحکم طیار کنانیده به فیلبانان سپرده سازند و به دستور سالگذشته تفرقی
روئیدگاه سپرداخته بمحافظت آن حسب بکار برند و در بنولا سوداگران از ضلع کابل انهار [illegible]
و انار شیرین و دیگر میوه جات ولایتی آورده اند اگر در کار باشد اطلاع دهند که ازینجا خریده فرستاده
آید زیاده چه رقعه ششم اخوان صاحبان مشفق مهربان امیدگاه نیازمندان ام شفا قهم آرزو استفاده
خدمت فیض منزلت بحدیست که بیتابی خامه و زبان از عهده تحریر آن عاجزند ناچار ازین [illegible]
درگذشته بتسطیر مدعا میپردازد صحیفه شریفه مشتمل صحت ذات ستوده صفات و استفسار احوال
ندویت اشتمال مرسلی نیاز نامجات و تصدیات خبرگیری طفلان سرکار فیض مدار [illegible] روئیدگاه
و دیگر کوائف [illegible] و ذریعه عزوامتیاز گشت فی الواقع بسبب سرانجام لوازمات شادی
صاحبزاده والا تبار که از سرکار و ریاست [illegible] بسیار و عرصه نهایت قریب است همین امر توقف
روداد و چه آله هر کاره و مردم شاگرد پیشه الا الله فرصت نیست که بجا آن توانند رفت الا احیانا
که عبودیت [illegible] و از خبرگیری فیلان سرکار بنوعی غافل نیست و نخواهد شد خاطر عاطر
جمع باد حسب الارقام درستی چهپر برای بخت راتب فیلان قرقی بروئیدگاه بعمل خواهد آمد و انار
شیرین از سوداگران خریده مرحمت فرمایند که مطلوبست بتاریخ دوم شوال شاهی تعالی مخدوم زاده
مرزا [illegible] بیگ [illegible] معین کرده اند اگر ارقام فرمایند مبلغ پنجاه روپیه بطریق نیوته بجناب مخدومی
گذرانیده شود منتظر جوابست زیاده چه عرض نماید رقعه هفتم نقش طراز صحیفه سعادتمندی صرف پرداز
جریده بخت بلندی ستوده خصال برگزیده افعال لعل لآل بهر اوات کونین فائز بوده شاد کام
باشند بعد ادعیه وافیه مطلب بیگانه [illegible] که بمطالعه مسرت نامه صاحبت طراز انبساط اند
نگردانیده [illegible] دل بر شاهزاده [illegible] است اگرچه مقتضای زمانه و طبیعت بشری که بیشتر مصروف
غافل است خوب معلوم و مفهوم است لیکن ایشان را از [illegible] یگانگی بیگانه میدانند بنا بران آن
[illegible]

را هردم متوجه بجود و شناخته احوال خیر و عافیت و روئداد جنگ که فیمابین نواب اسد الدوله آنجا
علیخان بهادر و سکهان ست نگاشته باشند زیاده عمر باد برب العباد جواب رقعه در ظل ظلیل
و سایهٔ فیض پیرایهٔ حضرت مخدومی مکرمی صاحب قبله دام فیضهم بر مفارق مستفیضان عقیدت نشان
الی یوم التناد باد پس از تبلیغ مراتب ضراعت و انکسار و تمهید مراتب خضوع و افتقار که شیوهٔ فدویت
نهادان رسوخیت آثار ست بعرض میرساند اشرف نامهٔ عاطفت آگین مبنی بشکایت عدم رسید
نیازنامه و استفسار احوال جنگ نواب صاحب اسد الدوله بهادر در بهترین ساعت ورود فرموده
عزت و افتخار این ذرهٔ خاکسار خیر خواه قبله من از انتشار طبیعت و تردد خاطر بسبب هنگامهٔ سکهان
شقاوت نشان که برپا بود در تبلیغ عرائض نیاز توقفی بمیان آمده و الا همه اوقات الی بمبئی چه تقصیر بکار
دارد بهر حال **مثنوی** از بندگیت اگرچه دورم * لیکن بخیال حضورم * لطف تو بود امیدگاهم
کافیست عنایت پناهم * و حقیقت اینجا بدینمنوال که سکهان بتحریک سنگه والی لاهور باگروه [illegible]
گرفتن پرگنات جاگیرات نواب صاحب عازم این صوب گشت از قلعهٔ ... گنج رسیده بود و سه روز
از طرفین جنگ توپ و تفنگ در میان ماند آخر الامر نواب صاحب ممدوح و نواب فیض طلب خان بهادر
که در شجاعت و شهامت شهرهٔ آفاق اند از اندرون قلعه بیرون برآمده مانند شیران پرگرده
سعادت پژوه حمله آور گشته از شمشیر خونخوار قریب چهار هزار کفار بقتل رسانیدند و چند هزار کس را
زخمی ساختند و از عساکر ظفر پیکر قریب یکصد جوان بکار آمدند و بعضی زخمی شدند و الواء فتح و ظفر بر
سپاه ران نصرت نشان مفتوح شد و شکست اعدا صورت بست احوال اینست بعد گذارش
منبعد از عقب آنچه خواهد بود بمعرض عرض خواهد آورد زیاده چه عرض نماید فقط و اینجا
و شقیجات و عرضداشت و معاملات هرگونه پروانه سیادت و نجابت دستگاه ... نوشته
پناه حالات حیدر بعافیت باشند چون بسرکار ضرورت ... است و ... آل
بعمل نیامده ... و تمامی محالات سرکار و بآن سیادت منش نیز تاکید رفته یقین که ...
ساخته باشند در تحصیل را ابلاغ نمایند و آینده تحصیل باقیات لازم شناسند و دیباید تاکید
مزید دانسته حسب المسطور بعمل آرند زیاده چه بطراز در عرضداشت و رجا بیش

خاص رحمت اختصاص در باب تاکید اجرای توزیع چهارالی فصل ربیع و ایصال افصل مذکور
شرف صدور دعو رسیده و دریافته عزت و امتیاز معتقدیت طراز افزود خداوند نعمن فدوی را سوای
انصرام کار سرکار که بهر گونه بهبود در ضمن آن متضمن است کدام کار بهترین اهوراتست لیکن حیله سازی
و روبه بازی زمینداران این محال بر بندگان حضور بنوعی اظهار ظاهر از وقتیکه از دستاویز
دولت نقد حصت بکف گرفته در پرگنه رسیده صبحی شیر شبه تحصیل جاری ساخته مبلغ چهار هزار
روپیه در این عرصه بمعرض وصول آورده انشاء الله تعالی امروز تا شام از اقبال خداوند نعمت
قریب یکهزار روپیه دیگر تحصیل خواهند آمد ارسال حضور خواهد ساخت و آینده تحصیل باقیات بقیه
دو سه گرم خواهد بود زیاده صاحب دولت و اقبال لایزال باد شقه بر زمینداران زمینداران
و مقدمان مواضع ماهی دکونه و فرید پور بیانند در بنولا سه صفحات مذکور را بدستور قدیم شامل
پرگنه مذکور نموده شد لازم که خود طرا از ابتدای آخر فصل سنه ۱۲۰۳ فصلی بد جمعی تمام نزد خصوصیت
مرتبت راجی کنج بهاری لال عامل پرگنه مذکور سپارند بجاگذاری سرکار حاضر باشند و از اطاعت
مشار الیه بیرون نروند و باقی فصل ربیع ۱۲۰۳ فصلی که بذمه ایشان واجب الادا است بطور عامل موقی الیه
ادا نمایند در بنیاب تاکید شد بیشتر از این زیاده چه نگارش رود پروانه بطلب کاغذ خصوصیت
و معالی دستگاه خوشی رام حفظه عرضداشت رقعه مستقضی گشته که درباره ارسال کاغذ جمع خرج و جمع
و صلباقی سنه الیه تاکید اکید نگارش پذیرفته که در ابلاغ دارند هنوز کاغذ مسطور بسررشته حضور رسید
چون این قدر تغافل و عدم تنبهی در کار سرکار بهرگز مستحسن نیست لهذا اکنون رقم آمده که بمجرد ورود شقه
کاغذ مطلوبه ابلاغ حضور نمایند ساعتی تامل و توقف نورزند تاکید شد بیشتر از این زیاده چه نگارش رود
عرضداشت درجواب شقه بغیر عرض بندگان تا سلطانی خداوند نعمت فیاض زمان دام اقباله سمت سابق شقه رحمت
کیفیت اختصاص متضمن تنبیهات ارسال کاغذات جمع خرج ۱۲۰۳ فصلی جمع و صلباقی سنه الیه شرف ورود
یافت سرفراز و سربلند ساخت خداوند نعمت از هنگام ورود فیض آموز فکر ترسیل کاغذ مطلوبه بحضور پر نور
ست لیکن بنابر عبور رود سبوانی سنگه سررشته دار را عارضه آشوب چشم لاحق حال بود درستی کاغذ بموعد الیه تعلق
دارد از این سبب توقف رو نمود و الا هیچ وقت که توقف می ورزید مشار الیه با درد چشم فرصت نیست
و او کاغذات جمع خرج مذکور درست کنانیده ترسیل حضور الامید بنظر کیمیا اثر خواهد گذشت

ذخیره اندوز عزت و امتیاز گردد و پرستاری جمیع مطالب مرتب میشوند انشاء الله تعالی درود و صحایف ابلاغ

عالیجناب شیخ احمد ... بعرض رسانید آفتاب عمر و دولت تابان و درخشان باد برب العباد شقه دیگر شیخ پناه

شرافت دستگاه شیخ احمد زمان بعافیت باشند عرضی مرسله جمع کاغذ دول پرگنه بابت سال ۱۲۰۱ فصلی

بملاحظه درآمد سامع مضمون مضامین گشت حاضر آمدن همگی رسیدداران بنا بر تصفیه معامله لازم چون لهذا

نگارش میرود که بمجرد صدور پروانه خود را مع تمامی عمله و فعله فائز حضور سازند با الشافهه درستی گره بندی ...

خواهد رسید زیاده چه ترقیم رود عرضه شقه در جواب شقه بعرض میرسانند پروانه کرامت نشانه محتوی بر طلب عمله

و فعله بعجلت تمام سمت عز صدور یافته معزز و مفتخر گردانید ملازم بود که بمجرد ارشاد و حسب الانقیاد مع عمله و فعله

مستفیض حضور والا شود درین ضمن مهمی ... کار ناپیر شده کارهای مردم هم شرف نفاذ یافته لهذا بر طبق حکم حضور

مصالح شده کار ... روانه ساخته انشاء الله تعالی باقبال خداوند نعمت بعد فراغت کار شده کار

عنقریب سعادت اندوز ... زیاده حد ادب ایضاً ... والرتبه ... مشفق کرم مخزن

الطاف اتم سلمه الله تعالی مراتب شوق ملاقات را نهایتی نیست که پیشکاری خامه و زبان بعرض آرد

لاجرم عنان شبدیز قلم را از وسعت آباد بیانش منعطف ساخته بجولانگاه مدعا می آرد و ... دلت

بکرات ... موضع ... پرگنه ... زراعت گندم قریه ... و ...

موضع ... بموضع مذکور ... ایشان ثابت و تحقیق کرد چون خلاصه

... و تعلقداری آن ... بطرفین ... صورت واحد بنابران بتصدیع اقدس شده

توقع که نظر باین مراتب ... آن فرقه ... اندیش تعین ...

مالکان مستمر ... آن ... ایشان ... دیگران گرد و ...

با صوب ... آینده بترقیم سامی ... کار ... خاطر مشتاق را شاد ...

زیاده چه تصدیع دهد جواب ... میر صاحب ... مشفقم بعد اظهار ...

که همراه ... تسطیر ... می پردازند و ... گرامی و ثیقه سامی ... آنکه مفسدان

موضع فلانی محله پرگنه ... موضع فلانی متعلقه انصاحب ... کرده

آورده آنه وصول ... مشمول ... کلمات لطف سمات بود انشاء الله خاطر افزا

فی الواقع بطرفین بجز نقصان متصور نیست بموجب ایما شریف بمجرد وصول ...

بطلب زمینداران موضع مذکور تلقین ساخته همینکه حاضر می آیند عمله سرقه تمام وکمال بمالکان

داده خواهد شد و سزای آنها بهنگام سرداران نامنزا خواهد رسید بهر صورت خاطر بجا طرجمع باد صحبت

وبرین را خادم قدیم تصور فرموده مدام بتحریر نامجات عاطفت پیرا یاد فرما باشند بهر فرمایه خصوص باب

استرداد و همه نهی خاست سوالات دستگاه چودهری رام سهای محفوظ باشند عرضی سه راه زده بانقضا

آورده که دوازده نفر گوجران موضع دولت پور چهار راس نرگاوان هفت راس گاو میشان

از صحرای موضع فریدپور جاگیر گرامی قدر مکارم علیخان حی کرده برده لهذا قلمی میگردد که بتحمیل تحصیل ایشان

مذکوران سترد کرانیده ولولده سرکنده وغیره اسباب چهپر بندی حسن که در قلعه آنجا سوخته بجهکده باکرانیده

ابلاغ دارند درینباب قدغن بلیغ بنده شته بموجب اقتدار تمام بعمل آرند عرضداشت محتوی جنس مقصد تا

سیرسانید عرضی سیل سابقه بعز ملاحظه عالی شده الحال نوشت قبولیت از همه مزارعان گرفته

تحصیل جاری ساخته بنابر سرانجام زر دستکات سعادت پیاده مامور نموده انشاء الله تعالی باقبال

بتحصیل زر باقیات بعرض وصول در آورده ایصال حضور بنمایند وسبلغ پنجاه روپیه که بابت تقاوی

فصلی بنده گشته جات زمینداران موضع سبلا لغوه انعام می الیه فعت شب مع عیال و اطفال فرار شده

بموضع ماهی زمینداری آباواجداد خود رفته اباء کرده جهت طلب سبلغ مان تقاوی سپاهی

رانند و نامبرده فرستاده بود از سر اشکار جواب صاف داد و گوجران که زمینداران قدیم موضع مذکور

از سبب سختی کنکوت سال گذشته گریخته بود الحال پیغام میدهند که اگر مارا بندگان حضور

مذکور بطرح و حق ده آباد سازند لا کلام زر باقی سرکار ادا ساخته دره کاشت تیشه پیر چهار ایم

درینباب بیاه چه امر واجب بود بعرض ساخته در جواب عرضداشت ارشاد نیابت

دستگاه رگنت لال بعافیت باشند عرضی سیل بنظر در آمده مرقومه بوضوح آنجا سبب گریختن

از زمینداران اجارتی شدتحصیل مرتفع و بجا شده هر قدر که در تحصیل زر و تحصیل سرکار سعی بلیغ

مصروف بجای ایشان است و احوال روگردانیدن کشتاجات از راه شرارت و کوته اندیشی موضع

سبلا لغوه بعد رفتن پیغام آبادی زمینداران قدیم موضع مذکور پیرایه ایضاح یافت چون مدعا

ان آبادی موده طبعی فرموده است و وصول باقیات سرکار از ایشان بمراتب بهتر بجا مترقب بوده

گوجران را البته بعد ایضیه سلطان از کشتاجات کجا میر وند انشاء الله تعالی بخوبی گرفته خواهد شد کدبانها

سال در ... ... سال ...

لبنرای خود خواهد رسید زیاده چه قلمی گردد مشتمل بر چند مقدمات رفعت و عوالی مرتبت

بدر الدین بیگ لعافیت باشند چون موضع سبانیله و راجپور و رنگرهی که تعلق بخصوصیت

جواهر سنگه بود الحال بموجب استدعای ایشان با زشامل پرگنه کرده شد و خصوصیت مرتبت

زمینداران دهات مذکور بابت معامله انهار قصبه مبلغ دو هزار روپیه یازده کان لاله صبیه رام و هری رام

داخل سرکار نموده بودند لیکن کار بحصول نشد تا حال زمینداران مذکور ادای زرسابق بسط

آنها موجب طلبیت نساخته از انجا که این مردم تقویت سرکار زر رسیده باید که دستک

وصول کرانده و مهند و رسید سابق مذکوران گرفته بحضور فرستند در ینباب تاکید مزید زیاده

عرضی نوشت لطلب سابق مبادل غله موضع شکارپور نموده غله بموجب نرخ بازار فروخته زرش

بصحابت امام بخش هرکاره ارسال داشته بر سیدش سرمایه افتخار یابد و بنابر کنکوت دهات علی و باهی

کاشت وغیره عازم بودند اما بدون منصف و کیت ها و بهره از رفتن آنجا متوقف مانده امیدوار است

که سه چار با منصف دو کیت پنج شش بهره چپراسی از سرکار با منصور نامزد شوند که بعجلت تمام کنکوت

تحصیل انجا بیازد وشانزده هفده قریه که جمعی منصف اند اگر حکم شود بهم کنکوت کرده آید و جواب لعرض

شقه و رجواب گرامی قدر عوالی مرتبت رنگین رام لعافیت باشند عرضی مرسله شما بر انیکه

غله موضع ساخته فروخته زرش ارسال حضور نموده اخلاص ازو فهم رحمت گردد و درخصوص منصف

و کیت و بهره ها بنابر کنکوت دهات علی و باهی کاشت و کنکوت مخفی سوانحات و سایر امورات

مع سابق بیان کرده بود هر مسئله منظور آمد مفصلات بجایش پیوسته و اخلاص لوقت فائز شده

بدبار خواهند یافت و کنکوت دهات علی و باهی کاشت که تجویز نموده آید حسب دهات

که بهم قرار داده اند لعمل آید و حسب استدعای ایشان منصف وغیره از حضور رسیده نموده خواهند شد

زیاده چه اعلام رود شقه رفعت پناه شجاعت دستگاه ابوالحسن بیگ در منغزالیه باشند قبل ازین

پروانجات سرکار جهت فرستادن مردم بلتن و سواران با سر جمیع موجودات تمامی محالات سرکار

بنگارش درآمده با ایشان نیز ارقام میرود که مردم سوار و پیاده همراهی متعینه خود را هم جلد برای

تصحیح روانه سازند اما حال زیاده چه تاکید بود و رتبه سعادات مبادرت عزیز القدر عزیز

جان محمد خان بموجب اعلی فائز باشند بعد شوق ملاقات فرحت ساعات مرقوم باد لعجله

ایشان بطرف خانه بدریافت آمد که خدمات سایر باغات از سرکار صاحبان انگریز بهادر آلعزیز

القدر مقرر میشد و آن گرامی قدر با وجود ذمه داری ساهوکار بهانه کار ضروری خانه کرده گذشته

آمدند فیما از ونالی ایشان چه تصور رسیده آید پیش ازین که بجهت وجود میماندند و بلکه اراده سفر

سپایشتند و الحال که بفضل الهی صورت برآمد کار ایشان بظهور آمده بود العزیز تا ب جلوه گری شاهد

مقصود ننیاورده گذشته آمدند و در عالم اسباب بدون علاقه لذا ره نتوان شد لهذا بقلم آمد که برای

شب خود را درینجا رسانید یا قلمی نمایند که اینجانب در آنجا رسیده باتکید دیگر صلاح نموده کار بسطور گرفته

شوند زیاده چه بطراز نوشته حضور مستلزم نشید بفضل عزیز القدر لاله جین سنگه حفظه عرضی مرسله ایشان

مشعر براینکه بعضی مقدمان موضع راجوپور متعلقه پرگنه دلو بند را حکیم لوطفلیخان عامل پرگنه کرانه گرفته

برده از نظر گذشت حقایق معروضه بوضوح پیوست رسی هوشیاری و خبرداری که با وجود صدور

حکم حضور وسعدیات حفاظت ایشان ازخواب غفلت روبه بیداری نیاورده خیریت است اینجانب

در نمیقه بخطی بحضور کرنیل صاحب بهادر لوئی اختر بهادر و یک نوشته دیگر روانه نموده است انشاء الله تعالی صبح

و شام زمینداران مسطور خلاص شده خواهند آمد آینده چنین غافل نشوند زیاده بجز تاکید چه نگارش رود

رقعه برادر عزیز القدر گرامی منش حفظه مکاتبه بجهت طراز و ... بجهت شمول آورده دریافت حقایق

گردید همگی احوال منت سنگه چودهری ... اظهار ساخته فرمودند که در کاغذ اینجانب اصلا نشانی نیست که جای

اندیشه باشد چنانچه بزرگان گفته اند شعر تو پاک باش برادر مدار از کس باک

زنند جامه ناپاک گازران بر سنگ

اهلکاران سرکار هیچ اثر بهر طوریکه خواهند از کاغذ اینجانب دلجمعی خود نمایند و در چند مقدمات که مرد گیری

کرده اند صورت اینست که سبلغان انعام و نابکار بر حسب معمول قدیم و پایمالی هست او نیز در تحفظ

حضور پیر پور سبلغان پوته بموجب پروانجات والاباقی بقایا که قلم انداز نموده اند این هم رضی ... است

خیر بهر طوریکه خواهند شد گذاره نموده خواهد شد لیکن باقیات سال گذشته فصل ربیع سنه الیه نخواهد ماند

و در سال حال فصلی مجرا گرفته خواهد شد مخلص همگی سوال جواب هست سوال جواب بتصدیان منت سنگه چودهری صاحب

اظهار نمود چودهری ... باتفاق راو صاحب همین سوال جواب ندگو ... قرار ساخته کاغذ سپرد نمود

و فدوی ... چودهری صاحب ... خدمت میشود و بنابر اطلاع بقلم آمده زیاده چه بطراز د

... شد ... در طلب ... بی رخصت یابد میر محفوظ حسین حفظه ... چند برای

۵۱
بابو ... کرت
... دوری
میان ... دیگر
... نوشتن
از ... ۱۲
... اللغات

۵۲
با ... کرده
کردن و ...
شدن
۳۲
...

فراشخانه سرکار سطلولست لهذا نگارش میرود که آن رفعت مآب ده هزار پنج از پرگنات متعلقه خود
نیزه دو کیهام سرانجام نموده ارسال دارند دربنباب تاکید اکید و قدغن بلیغ شناسند پروانه و طلب
نیزها آنامانت مآب کرنجن رای محفوظ باشند بیچاه راس شتر به آمر مشفق شفیق الضمیر در حضور سطلولست باید
نیزهای کلان کلان فرمایه از دهات پرگنه جیپرولی سرانجام نموده زود ارسال حضور دارند قدغن بلیغ
بکار برند که نیزها بسیار و لاغر نباشند دربنباب قدغن شمارند بتاریخ هفتم شهر ذیقعده سنه فصلی
شقه در سند خدمت امانت فوجداری حسب الحکم والا خدمت فوجداری امانت پرگنه [illegible] امین
فصل ربیع سنه فصلی از تغیری فلانی بنام خان عالیشان حبیب الله خان مقرر شده باید که بلوازم مراسم آن
بدستی و درستی پرداخته دقیقه از دقائق حزم و هوشیاری غیر مرعی نگذارند و در بندوبست و تنبیه و تادیب مفسدان
و سرتابان حفظ و حراست زیردستان مال گذاران قرار واقعی کوشیده در آبادی و استمالت رعایا و تشخیص
و تحصیل مال و جهات سایر جمیله رسانند و امی بذمه رعایا باز نگذارند و خیری بی سند معتبر بخرج ننمایند زر و کاغذ
بموافق ضابطه بدفتر رسانند باید که چودهریان و قانونگویان و مزارعان محالات متعلقه مشارالیه را
فوجدار و امین مستقل دانسته این خدمات ها متعلق شناسند و در اطاعت فرمانبرداری دقیقه فروگذاشت ننمایند
خلائق و رعایا و دولتخواهی سرکار خاطر بود بتجاوز و تفاوت ننمایند تاکید دانند ایضا
در سند خدمت فوجداری حسب الحکم اعلی خدمت فوجداری پرگنه جلال آباد مضافات
صوبه دار الخلافه شاهجهان آباد [illegible] بعهده خان رفعت نشان محمد فیض الله خان از ابتدا
فصل ربیع سنه فصلی مقرر شده باید که بلوازم مراسم آن قرار واقعی پرداخته در بندوبست و ضبط و ربط
محال مذکوره و تنبیه و تادیب مفسدان و حفظ و حراست زیردستان واقعی کوشیده در ازدیاد آبادی و تکثیر
زراعت و استمالت رعایا و تشخیص و تحصیل مال و جهات سایر موفوره بکار برده و امی بذمه رعایا باقی نگذارند
و [illegible] متواتر ارسال [illegible] موافق ضابطه بدفترخانه معلی رسانیده باشند و
بدون سند معتبر الف صرف نکنند باید که چودهریان قانونگویان و رعایا و مزارعان [illegible] مذکور مشارالیه را امین
فوجداری مستقل دانسته لوازم و لواحق این خدمات را متعلق شناسند درین باب تاکید دانسته
ایضا شقه رفعت مآب [illegible] محفوظ باشند حسب الحکم اعلی خدمت امانت فوجداری پرگنه جلال
آباد مضافات صوبه دار الخلافه شاهجهان آباد بدستور سابق بعهده آن رفعت مآب [illegible]

باید که بجمعیت و استمالت تمام بکار متعلقه پرداخته زر آمدنی انجا را ارسال حضور نمایند و بدون
پروانه مجدد و دوامی کسی تنخواه دارند بهند درینباب تاکید اکید شمارند تحریر فی التاریخ دوم شهر ذیقعده
سنه ۱۲ جلوس والا سند خدمت دیوانی حسب الحکم معلی خدمت دیوانی پرگنات [illegible] کار [illegible]
سرکار [illegible] مضاف صوبه دار الخلافه شاهجهان آباد فی الضمن [illegible] ایلان [illegible]
پناه فیض الحسن مقرر و مفوض گشته باید که از روی امانت و درستی بلوازم و مراسم خدمت مذکور کما ینبغی پرداخته
در باده [illegible] جمیع و گرد آوری مال و حبوب دانه دریاده و آبادانی و استمالت کروریان تاکید بلیغ نموده خصوصاً
در [illegible] پرگنات و گنجیات و عمال عمله و فعله سائر و محالات بوجه حسن [illegible] نموده آنچنان
کنند که در مال سرکار دولتمدار بوجهی خسارت نقصان راه نیابد و رعایا و مالگذاران بسبب
آزار [illegible] نبوده مرفه الحال و فارغ البال در کسب پیشه خود قیام نمایند و جمع آن محالات
سال [illegible] محصول پرگنات سال تمام بوصول در آورده [illegible] رعایا
[illegible] کدام سند معتبر حضور [illegible] نیارند در احتیاط و اهتمام
[illegible] گماشتگان ایشان [illegible] بارگاه خلائق پناه اخراجات زائد المال
[illegible] بالادستی اقدام نتوانند [illegible] موافق ضابطه و دستور [illegible] از عاملان
[illegible] والا ارسال [illegible] باید که جمیع امینان و عمال و چودهریان و متصدیان و قانونگویان
[illegible] محالات مشار الیه را دیوان [illegible] مشار الیه دانسته [illegible] الخدمت
[illegible] مهمات و معاملات [illegible] مشار الیه [illegible] کفایت سرکار [illegible]
[illegible] رعایا بوده باشند [illegible] درینباب تاکید دانند سند خدمت داروغگی
چون حسب الحکم اعلی خدمت داروغگی عدالت پرگنات [illegible] و کاندله و شاملی سرکار سهارنپور
[illegible] صوبه دار الخلافه شاهجهان آباد بخان عالیشان [illegible] المکان فتح یاور خان مقرر و مفوض گشت
باید که متکفلان مهمات دار العدالت انفصال معاملات و قطع قضایا و دعاوی شرعیه باتفاق [illegible]
[illegible] احکام شریعت غرا و امضای امور ملت بیضا مساعی جمیله [illegible]
[illegible] احقاق حق و دفع باطل [illegible] بکار برده آنچنان کنند که [illegible]
شرع [illegible] سند خدمت داروغگی چون بموجب حکم جهان مطاع [illegible]

[illegible]

خدمت داروغگی سایر پرگنه [illegible] سرکار فلان مضاف صوبه دار الخلافه شاهجهان آباد مرقوم
حسب الضمن بفلان التفویض یافته باید که کما ینبغی بلوازم و مراسم خدمت مذکور پرداخته دقیقه از دقایق
نامرعی نگذارد و در ضبط و ربط محصول محال مسطور و حسن سلوک با سوداگران و بیوپاریان باهتمام تمام
پرداخته آنچنان کند که وامی و درمی از مال سرکار فوت و فرو گذاشت نشود و ابواب ممنوعه مطلقاً
اصلاً و مطلقاً بعمل نیارد و سررشته آمدنی محصول آن محال مع خرچ تحویلدار ماه بماه و دیگر کاغذ
موافق ضابطه فصل بفصل بدفتر معلی میرسانیده باشد و [illegible] خزانه بمهر دیوان و بمهر خود [illegible]
بکدام سند نامعتبر [illegible] بخرچ نیارد و باید که قانونگویان و چودهریان و سوداگران و بیوپاریان [illegible]
متعلق مشار الیه ساخته از سخن صلاح او که متضمن کفایت سرکار والا باشد بیرون [illegible]
[illegible] حسب الحکم اعلی خدمت مشرفی پرگنه [illegible] متعلقه صوبه فلان از تغیر فلانی بفلانی مقرر
و مفوض گشته باید که کما ینبغی بلوازم و مراسم خدمت مامور به پرداخته [illegible] کوشیده دقیقه از
دقایق حزم و هوشیاری مهمل و نامرعی نگذارد و احتیاط آنکه در [illegible] تحصیلات آن محال فوت و فرو گذاشت
بوقوع نیاید و سررشته کاغذ با ضابطه بدفتر والا درست [illegible] باشد باید که چودهریان
و قانونگویان آنجا [illegible] خدمت مسطور مشار الیه مستقل دانسته دست تقیدی [illegible]
امور [illegible] خدمت [illegible] متصدیان مهمات حال و استقبال پرگنه [illegible] سرکار فلان مضاف
صوبه فلانی بدانند که چون بموجب [illegible] خدمت قانونگوئی پرگنه [illegible]
ماه فلان حسب الضمن [illegible] مقرر و مفوض گشته تا کما ینبغی بلوازم و مراسم آن خدمت پرداخته [illegible]
سرکار و رفاهیت رعایا [illegible]
مال و سایر و دیگر سررشته کاغذ موافق ضابطه و معمول بدفتر معلی میرسانیده باشند و رعایا و بیوپاریان را
از حسن سلوک خود [illegible] داشته [illegible] احداث نکند [illegible]
ابواب ممنوعه اقدام ننماید میباید که بموجب سند درگاهی مشار الیه را قانونگوی [illegible] پرگنه
مسطور دانسته دست تقیدی او در امور متعلقه این خدمت [illegible] شناخته و دیگری [illegible] شریک
نگذارند و سخن صلاح حسابی او را که [illegible] متضمن کفایت سرکار و رفاه [illegible]
اختیار نمایند در ینباب تاکید دانند [illegible]

عالیجناب فوجداری پرگنه فلان سرکار مضاف صوبه دار الخلافت شاهجهان آباد ...
فصل ربیع ایلان ئیل بطریق ضمن بعزت آثار سبارگی مقرر و مفوض گشته تا کما ینبغی بلوازم مراسم خدمت
مسطور پرداخته ... احتیاط و درستی از دست ندهد و بر زر یکه از آمدنی مال و سایر فراهم شود موافق
ضابطه ... به خزانه ... بیرون نگاهدارد ... تخویج نیارد و باید
متصدیان مهمات پرگنه مسطور مشار الیه را فوجدار ... دانند و وجوه آمدنی بهمه جهت تحویل ... تا
در دفتر خانه دیوان ... پرگنه مذکور ... گشته بی تکلیف ... گشا ... ندهند
تاکید اکید دانند شقه سند جاگیر متصدیان مهمات حال و استقبال پرگنه ... سرکار ... باید
صوبه دار الخلافه شاهجهان آباد بدانند که چون بطریق فرمان الاشان ... لیست پنجم
شهر رمضان مبارک سنه ... موضع فلانی از پرگنه مذکور در وجه انعام روشن شاه و غیره درویشان
با فرزندان ایشان من ابتدای ایلان ئیل حسب الضمن مقرر و مفوض گشته باید که موضع مرقومه را نسلاً بعد نسل
و بطناً بعد بطن در وجه انعام آن ... مشار الیهم مع فرزندان دانسته بتصرف آنها واگذارند و بجمیع
وجوه معاف و مرفوع القلم شناخته بعلت پیشکش صوبه داری فوجداری و مال و جهات و غیره ...
مثل قلعه و محصلانه و داروغه سرکار و مقدمی و ... و قانون گوئی مزاحم و متعرض نشوند
تاکید اکید دانند و هر سال سند مجدد ... تحریر بتاریخ بیست و ششم شهر شوال سنه جلوس ... گشته
ایضاً شقه سند جاگیر حسب الحکم جلیل القدر موضع جلال پور ... پرگنه ... من ابتدای سنه فلان بجهت
حسب الضمن جاگیر ... نشان عادل خان ملازم سرکار والا مقرر شده باید که چودهریان و
قانون گویان و مزارعان و سایر رعایای موضع مذکور مشار الیه را جاگیردار خود دانسته بالوجوب ...
... را موافق ضابطه ... باشند و سبیل جاگیردار مسطور آنکه جمهور رعایا و کافه برایا
از عرض ... و معاش ... و صوت ... نصف سالم برعایا ...
نماید و اصلاً و مطلقاً مرتکب ... سرکار جهان پناه نگردد و بدعت تازه احداث نکند تا
دانند شقه ... حسب الحکم جهان مطاع خدمت قضا پرگنه ... گشته از تغیر قاضی
احمد علی ... تا ... قاضی ... مقرر و مفوض گشته میباید که تا اصدار فرمان عالیشان مشار الیه
... مشار الیه را قاضی المحال دانند و ...

ساله بالضم و تشدید نام باجی از باجهای روم و نیز نام سالی از سالهای ترکی ... اول ... سکون ...

با درامور مضافه آنخدمت قوی و مستحکم دانسته دیگری را سهیم نگردانند و در اجرای احکام شرعی رعایا
ممد و معاون قاضی مسطور باشند شقه در سند خدمت صدر الصدور رگماشتها و جاگیرداران کروریان
پرگنه کرت پور سرکار سنبل مضاف صوبه دار الخلافه شاهجهان اباد را اعلام آنکه حسب الحکم جهان مطاع
آفتاب شعاع گردون ارتفاع منصب قضای پرگنه مسطور مع سواد قصبه و قریات متعلقه آن از
تغیری قاضی احمد علی بنام قاضی محمد زمان ولد شیخ الزمان حسب الضمن مقرر و مفوض گشته تا کما ینبغی بلوازم
منصب مذکوره قیام نموده فیصله قضایا و خصومات و اداء حدود و اقامت جمعه و جماعات و عیدین
مردم و نکاح من لا ولی له و قسمت ترکات و حفظ اموال غیب و ایتام و تعیین اوضاع و نصب اوقاف مساجد
موقوفه بتقدیم رساند باید که بر طبق حکم فیض شیم عمل نموده مشار الیه را قاضی آنجا دانسته بدست تصدیق
مومی الیه را بجمله امور متعلقه آنخدمت مستقل دانند و دیگری را سهیم و شریک او ندانند و کواغذات و سجلات
را بمهر او معتبر شمارند در ینباب قدغن دانسته حسب المسطور بعمل آرند طریقه تحریر سند چودهرائی چون
خدمت چودهرائی منڈوی مهابن متعلقه سرکار فلانی مضاف صوبه دار الخلافه اکبر اباد از تغیری فلانی
بچودهری رای سنگه مقرر گشته باید که در امور مضافات آن خدمت مذکوره از روی راستی و درستی قیام
و رزیده انچنان کنند که روز بروز افزونی مال سرکار بعمل آید و رفاهیت سوداگران و بیوپاریان
پیش نهاد ساخته حسن سلوک با آنجماعه مسلوک دارد و از احدی بوجه من الوجوه طمع ننماید در ینباب
تاکید اکید داند طریقه تحریر سند خدمات از طرف امرا امانت و آبگاه پناه رای محفوظ باشند
عزت آثار گنج لال را بعلاقه فوطه داری معارف شعار ... مبلغ یکهزار روپیه فوطه داری پرگنه
فرید آفتاب مقرر و مامور نموده شد لازم که نامبرده را بعلاقه مذکوره مستقل و مستقیم دانسته از تحریر کار
پرگنه بکان مومی الیه سکنا نموده باشند و امی ... دکان فوطه دار ... مبلغ یکهزار روپیه
فوطه دار سابق که در پرگنه باقیست بمومی الیه وصول کنانیده ... در ینباب تساهل
و اهمال نورزند قدغن شمارند شقه عزیز القدر ... سنگه ... باشد ... فوطه دار
پرگنه ... من ابتدای ... فصل ... از تغیری ... داس فوطه دار ... امر ...
مقرر و مفوض گشته باید که مطابق حکم مشار الیه را دخل در کار ...
مذکور گذارند و دیگری را سهیم و شریک در کار ... نگشته

قدیم بدو بانند ثانیا آنکه محصول چهار جلد [illegible] از پرگنه ایشان بحسب معمول فصل بفصل وجه واجبات [illegible]

آن [illegible] جلد [illegible] و لیست حساب با قیمت باید که از دیهات پرگنه طلبیده ارسال [illegible]

نمایند تاکید دانند حکمنامه متصدیان و اهلکاران حال [illegible] پرگنه [illegible] مضاف صوبه دار الخلافه

شاهجهان آباد بدانند نصرت مرتبت فتح علیخان کنبوه [illegible] یکصد بیگه اراضی خارج [illegible] افتاده

لائق زراعت از سواد قصبه [illegible] طرف [illegible] افغانان التماس نموده باید که اراضی مذکوره [illegible]

فصل بفصل [illegible] فصلی [illegible] بتصرف رفعت مرتبت خان مشار الیه واگذارند [illegible]

الوجوه مزاحم و متعرض نشوند در این باب تاکید مزید دانند حکمنامه عاملان حال [illegible] پرگنه

[illegible] سرکار [illegible] مضاف صوبه دار الخلافه شاهجهان آباد بدانند [illegible] اراضی یکصد بیگه [illegible]

افتاده خارج جمع لائق زراعت از پرگنه مذکوره [illegible] معاش مولوی محمد تقی [illegible]

که اراضی [illegible] بتصرف مولوی الیه واگذارند بوجه

من الوجوه مزاحم و متعرض نشوند [illegible] امداد و اعانت بعمل آورده تا

[illegible] ارتفاع جاه و حشمت [illegible] نمایند در این باب تاکید مزید [illegible]

[illegible] الحسب المعمول [illegible] غله [illegible] لا الحفظ [illegible]

[illegible] عدم تعرض اراضی ملک [illegible] که در موضع فلانی واقع است [illegible]

[illegible] چون [illegible] مشار الیه [illegible]

[illegible] بلیغ [illegible] غله فصل [illegible]

تا [illegible] زیاده [illegible] در این باب [illegible]

[illegible] پرگنه فلان [illegible] صوبه دار الخلافه شاهجهان آباد بدانند چون مولوی [illegible] عبادت [illegible]

[illegible] مشار الیه مبلغ هشت [illegible] روپیه [illegible]

[illegible] پرگنه مذکور [illegible] باید که [illegible]

[illegible] مشار الیه [illegible] باشند [illegible]

[illegible] باشند در این باب تاکید مزید [illegible] رفعت [illegible] فلانی [illegible]

[illegible] مبلغ هشت روپیه [illegible] دعاگویان [illegible]

دفتر خالصه شریفه از قدیم مقرر و همیشه یافته اند امید و فضل و کرم که پروانه حضور از سرکار مرحمت شود

لهذا قلمی میگردد که وجه یومیه مسطوره بالا قرار مختلف من ابتدای فصل خریف [illegible] فصلی مطابق [illegible] تعلق قبض

یومیه داران بمحل آمدنی مال پرگنه مذکور به پیاده باشند ایضاً عمال حال و استقبال پرگنه مذکور بعامل محال [illegible]

سرکار بدانند حقیقت تقوی محمد مراد بوضوح پیوست که هیچ وجه معیشت ندارد میخواهد که لهذا یومیه العمر باعث کفاف

و وجه عبادت الی صرف نماید لهذا نظر به استحقاق مشارالیه منفرده ده آنه یومیه بحساب دوازده ماهه بر آمدنی

پرگنه مذکور مقرر نموده شد لازم که وجه مقرره روز بروز بلاناغه بمومی الیه رسانیده قبض الوصول میگرفته باشند

تا انحال بموجب پروانه قبض الوصول مجرا محسوب خواهد شد شقه گرامی قدر [illegible] روپیه چند محفوظ با

مبلغ پنجاه روپیه که نصف آن بیست و پنج روپیه [illegible] تخم ریزی جنس کمی غیره بزمینداران موضع

فلان به سر بلند خان از آن گرامی قدر رسانیده شد لازم که مبلغ مذکور بمشارالیه رسانیده قبض الوصول گرفته

و در حساب محسوب و مجرا خواهد شد درین باب تاکید دانند تحریر فی التاریخ بیست و پنجم شعبان سنه [illegible] طرق

تحریر [illegible] قول و قرار آنکه پته تعهد پرگنه [illegible] باسم گرامی قدر [illegible] علیخان بهادر [illegible]

[illegible] پرگنه مذکور مضاف صوبه دار الخلافه فلانی بعوض مبلغ هفتاده هزار روپیه که نصف آن هشت هزار [illegible]

روپیه میشود بابت فصلی [illegible] فصلی از مال و ابواب بجهت لعبد وضع خرچ سندی و انعام و نانکار

و جاگیر و مددی بموجب قبولیت خان مذکور تعهد کرده داده شد باید که مبلغ مذکور بموجب اقساط ذیل

داخل خزانه سرکار نموده داخله حصول نماید اگر خدا نخواسته آفت ارضی و سماوی و پایمالی افواج [illegible]

کسی زبردست رود بموجب کاغذ [illegible] و مهربان و قانونگویان پرگنه و تحقیقات امین سرکار [illegible]

پرگنه مذکور مجرا یابد اگر بر تعهد [illegible] فصل یا عزل بمیان آید تا غذا مالی [illegible] اخراجات

پرگنه و [illegible] فهمیده خواهد شد [illegible] و کاست [illegible] از ربیع الاول لغایت

سلخ ربیع الثانی و ماه جمادی الاول لغایت آخر جمادی الثانی تحریر فی التاریخ نهم ربیع الاول

سنه [illegible] فصلی ایضاً پته باسم حقیقت و رام رتن زمینداران موضع [illegible] عمله پرگنه [illegible] باید که

زمینداران مذکور بخاطر جمع در تردد زراعت سال تمام [illegible] انشاءالله تعالی [illegible] زراعت حسب تفصیل ذیل

نقدی فی بیگه [illegible] —— علاوه از روی کنکوت ——

فصل خریف —— فصل ربیع —— نصفی [illegible]

تحریر فی التاریخ

۴۹

بست و پنجم شهر رجب سنه فصلی طریق تحریر قبولیت سنگه گلاب رای رام سنگه زمینداران موضع بلاوه

عمله پرگنه سرهند باهم مبلغ چهار ده هزار روپیه سکه حالی از مال واجب جمع جهت بابت فصل خریف سنه فصلی

بصرضا و رغبت خود قبول کرده ایم اقرار آنکه مبلغ مذکور حسب اقساط بر لیست پرگنه داخل خزانه سرکار نمایم

اگر آفت ارضی و سماوی روده بعذر نقصان پیش آریم نا بر آن این چند کلمه بطریق قبولیت نوشته داده شد که

سر تا ثانی الحال سند باشد و عند الحاجت بکار آید تحریر بتاریخ پنجم شعبان سنه طریق تحریر محلکا

سکه سنتا و نال زمینداران موضع جمله پرگنه سرهند باهم چون بحضور فیض و ممالی مرتبت نواب ظفر

الدوله مظفر جنگ نوشته میدهیم و اقرار مینمایم برابضی که مقدار مشخص بیگه پخته اراضی ترد و کاشت فصل

سالانه مشخص بیگه پخته اراضی کاشته فصل ربیع سنه الیه داده خود نمایم اگر از تعداد محلکا کمی در کاشت

شد بحصول آن موجب قرار داد سرکار داخل نمایم بنابران این چند کلمه بطریق محلکا نوشته داده شد که

تا ثانی الحال بموجب سند و دستاویز باشد بعد از آن بدیع الدعامی زمین و مکانات اراضی باغچه باسم تسمیات

نشان احد سلیمان معافی چهار ده بیگه اراضی جیبراضه خارج جمع لا لایق زرعت شود

مقدمه مردم سرکار سنبل مضاف صوبه دار الخلافه شاه جهان آباد برضا مندی مقدمان قصبه مذکور

باتفاق چودهریان و قانونگویان جریب کشان مدار المعاش بوده حکیم ساحد المشار الیه داده باید

که حاصلات آن فصل بفصل و سال بسال صرف مایحتاج نموده بدعای دوام دولت ابد مدت پادشاه کار مشغول

مواظبت و اشغال نموده باشند عرض ——— طول ———

حد و دار بعه | پیوسته بخانه محل لک | ملحق بزمین کالکه | ملحق بشاهراه عام | ملحق زمین قانونگو

تحریر فی التاریخ هفتم شهر شعبان سنه هجری مطابق سنه فلان طریق تحریر تمسک سنگه نسخ علیجان ولد

قادر داد خان ساکن موضع فلان پرگنه فلان چون مبلغ پیاده روپیه که نصف آن پنجاه روپیه باشد

دکان یا هون ساهوکار فی روپیه یک آنه سود ماهوار مقرر کرده بطریق قرض گرفته ام اقرار آنکه مبلغ

مذکور مع سود بسبیل قسط بدو روپیه ماهوار پیاده باشم هیچ عذر بیان نیارم بنا بر آن این چند کلمه بطریق

تمسک نوشته داده شد که تا ثانی الحال سند باشد تحریر دوم صفر سنه طریق تحریر حاضر ضامنی

... بیگه طلاق ... شیخ قادر علی ... خود در

سرکار ... اگر ... اجازت سرکار ... تحویل خود ...

گم کنند حاضر کرده و بهم و اگر حاضر کردن نتوانم از عهدهٔ آن جواب گویم بنا بر آن اینچند کلمه بطریق حاضر ضامنی

و تا [illegible] نوشته داده شد که ثانی الحال سند باشد فقط قبض الوصول منکه فتح حسین سالیانه دار پرگنهٔ

فلان مضاف صوبهٔ دار الخلافه شاهجهان آباد ام چون مبلغ چهل روپیه [illegible] سکهٔ دهلی که نصف آن بیست

روپیه چهار [illegible] بابت سالیانه [illegible] فصلی از سرکار فیض آثار نواب ظفر الدوله بهادر ظفر یاب [illegible]

و تحویل [illegible] لال خزانچی وصول یافته در تحت تصرف خود آورده ام و دعوی بابت سنه الیه بر سرکار

نیست و نمانده بنا بر آن اینچند کلمه بطریق قبض الوصول نوشته داده شد که ثانی الحال سند باشد و عند الحاجت

بکار آید طریق تحریر فارغ خطی منکه [illegible] خان [illegible] خان ساکن [illegible] ام چون مبلغ [illegible] روپیه بابت

فیصله [illegible] شمشیر که از [illegible] فتح خان گم شده بود [illegible] سرکار وصول یافته در تحت تصرف خود آوردم

و از دعوی شمشیر مذکور [illegible] هیچ قضیه و خرخشه فیمابین باقی نیست و نمانده بنا بر آن اینچند کلمه بطریق

لا دعوی نوشته داده شد که عند الحاجت بکار آید طریق تحریر وکالت نامه منکه مسماة زینب بیگم

بنت عبد الرزاق زوجه محمد فائق ساکن [illegible] روزینه دار پرگنه [illegible] متعلقه ضلع [illegible] ام چون مبلغ

دو آنه [illegible] ماهه سالانه [illegible] مال پرگنه مذکور از قدیم مقرر است و همیشه [illegible] علی

وکیل [illegible] بلا قصور یافته آمده [illegible] در وصول [illegible] لهذا [illegible]

مدعی الیه را برای وصول کرده آوردن روزینه [illegible] مختار ساختم [illegible] باشد

این چند کلمه بطریق وکالت نامه [illegible] نوشته داده شد که ثانی الحال سند باشد و عند الحاجت بکار آید

[illegible] تاریخ فلان سنه فلان طریق تحریر حیات نامه حیات نامهٔ مسماة فلانی بنت [illegible]

ساکن قصبه [illegible] روزینه دار پرگنه فلانی [illegible] ساکنان قصبه مذکور [illegible]

[illegible] بحضور آمده شهادت دادند که مسماة مرقومه الی یومنا هذا تا تاریخ [illegible]

بقید حیات هست بنا بر آن اینچند کلمه بطریق حیات نامه نوشته داده شد که عند الحاجت بکار آید طریق

تحریر [illegible] توجیه توجیه سالیانه روزینه باسم [illegible] الدین سالیانه دار [illegible] سرکار [illegible] صوبه

دار الخلافه اکبر آباد [illegible] موافق معمول [illegible]

ایضاً [illegible] لغایت [illegible] مال [illegible]

آنکه توجیه وصول روزینه باسم [illegible] پرگنه [illegible]

۵۱

دو ماهه در سال التمام برآمدنی مال پرگنه مذکور باسم مشار الیه از قدیم مقرر است و بموجب اسناد درگاهی

لغایت سنه الف فصلی یافته آمده آنچه معدوم بود ثبت نمود طریق تحریر رهن نامه اقرار معتبر شرعی که ما

اعتراف صحیح شرعی نموده مخبر باسم و نسب خود شیخ غلام مرتضی ولد احمد قوم انصاری ساکن قصبه فلانی

مضاف صوبه دار الخلافه فلانی فی الحلال بصحت اقرار شرعا بر نهجی که مبلغ چهل روپیه که نصف آن

بیست روپیه میشود از سید قمر علی ولد حیدر علی متوطن قصبه مسطور بابت رهن مکان گرفته در تحت تصرف

خود آورده ام و عوض مبلغ مذکور یک منزل حویلی معمور بعمارت خام که مشتمل است بر یک دالان

شمال رویه و یک کوٹھه جنوب رویه مسقف بچوب کڑی مع صحن و دروازه شرق رویه واقع شارع

متصل حویلی شیخ قمر الدین که بطرف پٹی افغانان واقع است گرو کرده دادم و رهن نامه شرعیه صحیحه

شرعیا جائزا نافذا خالیا عن حق الغیر وعما یمنع جوازه و نفاذه در رهن مذکور را بر آن حویلی

قابض و متصرف گردانیدم اقرار آنکه مبلغی که در مرمت شکست و ریخت دیوار و دالان و کوٹھه و چوب

کڑی و غیره خرچ شود ذمه من مقرر است و کرایه مکان داده و دانسته بعد مرتهن بموصوف معاف است

تا ادای مبلغ مذکور و عوض مکان نخواهم هرگاه که مبلغ مذکور ادا سازم بعد مرهونه خود قابض باشم

بنا بر آن این چند کلمه بطریق گروی نامه نوشته داده شد که فی الحال سند باشد و عند الحاجت بکار آید

طریق تحریر هبه نامه اقرار کرد معتبر و اعتراف صحیح شرعی نمود مخبر باسم و نسب خود شیخ

ولد احمد علی بن اعتماد علی زاهدی ساکن قصبه مسطور سرکار فلانی مضاف صوبه دار الخلافه شاهجهان آباد

در عین حیات و صحت و ثبات عقل طائعا و راغبا بلا اکراه و اجبار غیر نمیغی که هر چه از زمین سکنی و

زرعی مدد معاش و ملبوسه و ملکانه از پیشتر که آبا و اجداد در قبض و تصرف خود داشتم خالیا عن

الغیر وعما یمنع جوازه بجمیع الحقوق الداخلیه و الخارجیه و ما بهم یف و نصیب الیها برادر زاده مسمی

عماد الدین و قطب الدین بخشیدم و هبه نمودم و تملیک دادم و جمیع موهوبات و مملوکات موصوفه

مذکوره را من کل الوجوه از قبض و تصرف خود برآورده بموهوب لهم مذکور داده قابض و متصرف

گردانیدم هبه صحیحه شرعیه بنا بر آن این چند کلمه بطریق هبه نامه نوشته دادم که فی الحال سند باشد

و کان ذالک التحریر پانزدهم شهر ذی الحجه سنه هجری طریقه تحریر بیعنامه اقرار معتبر

اعتراف صحیح ... باسم و نسب خود شیخ قمر الدین ولد شرف الدین بن عماد الدین ...

ساکن قصبه جلال آباد سرکار سنبل مضاف صوبه دار الخلافه شاهجهان آباد فی الحال بصحت اقرار و نفاذ تصرف شرعی
که چون یک منزل حویلی واقع بلده مذکور مسمی به عمارت پخته مع سه دره والان سه فتحا و چوب کرسی چهار
چوبی کواژ محدوده بحدود اربعه مفصله ذیل بلا شرکت غیری تا این زمان در وجه مبیع در قبض و تصرف خود
میداشتم در پیولا طائعا و راغبا بلا اجبار بعوض مبلغ یکصد سکه [illegible] قیمت مبیع النصف که نصفه پنجاه [illegible] باشد
بدست مسمی میر حسین الله عنایت علی بن محمد مراد ساکن [illegible] مذکور بیع شرعی فروختم و بیع نمودم خالیا
من الشروط المفسدة و عاریا عن المعانی المبطلة و از تصرف خود بر آورده در قبض و تصرف مشتری مذکور
نمودم و مشتری مذکور بعوض ثمن مسطور قبول بیع نموده منزل حویلی محدوده مذکوره را در قبض و تصرف
مالکانه خود آورده و مبلغ مذکور را از مشتری مزبور وصول یافته در تحت و تصرف خود آوردم اکنون نه مرا
و نه قوم مرا و نه قائم مقام مرا بعد هذا البیع الصحیح الشرعی با مشتری مذکور و من قام مقامه بوجه من الوجوه دعوی
حقی و طلبی بنا بر آن این چند کلمه بطریق بیعنامه نوشته داده شد که سند باشد

حدود اربعه [illegible]

شرقی		غربی
پیوسته [illegible] محمد حسین		ملحق بمکان خدا یار خان
متصل [illegible] شارع عام	جنوبی	متصل بمکان [illegible]

تحریر فی التاریخ پنجم صفر [illegible] طریق تحریر صورتحال صورتحال بدین منوال است که بتاریخ
صفر بوقت صبح گروه شقاوت پژوه سکهان بد نهاد بقریب قصبه میرته تاخت آورده و از چهار طرف قصبه
مذکور را محاصره کرده [illegible] از مرد و زن و اطفال سلامت بیرون رفتن نداند اشیای [illegible] ساکن
قصبه از مقیم و مسافر از هر جنس نقد و امتعه و کواغذ اسناد [illegible] پدر مرحوم [illegible] و اثاث البیت خاص و
عام [illegible] بعمارت [illegible] مرحوم [illegible] فیض الحسن [illegible] ساکن [illegible] سرکار سهارنپور که از مدت چهار
سال بعلاقه روزگار در قصبه میرته استقامت میداشتند آگاه اند که اسناد [illegible]
شامل [illegible] رفت و هر کس که [illegible] خبری و اطلاع داشته باشد گواهی خود بر این قید
ثبت نماید و اگر کوشش [illegible] بدیگری [illegible] عند الله ماجور و عند الناس مشکور گردد فصل
سوم در مبارکباد عرضی [illegible] مبارکباد فتح قلعه [illegible] فتوحات غیبی [illegible] حامل
حامل مبارزان نصرت مآل نواب عالیجناب [illegible] مراتب [illegible] آنکه
بمشابه نسبت که به یک خانه [illegible]

محمود وزیران مسعود باصغای مژده جان افزا و استماع نوید دلگشای فتح قلعه و استقبال نخوت فروشان
نکبت نشان بحسب تمنای آن طالبان عبودیت گزین باحسن الوجوه سرانجام یافت خبر خوش شد لیبا و کا فرها
که قریب سال نیاز اشتمال و بعد احوال فلاحیت آل گردید شعر از این نوید زخم شد شگفته و شاداب
دعاهای ناجح و تهنیتهای بکمال التسلیم به سجدات شکر و سپاس بدرگاه واهب بی قیاس مصروف ساخت بعید
شاد باد فتح نیز سعر آن خوش خبر کجاست کز این فتح مژده داد تا جان فشانمش بدر بسیم و در قدم
فلاح حقیقی دوام آن نتیجه الباب مطالب خاص و عام را سر گرم و کامیاب مقاصد صوری و معنوی
داشته مبارک و همایون کناد و همیشه بر فتوحات تازه و نصرت بی اندازه کامیاب ارادات دولت
و اقبال از مطلع حشمت و اجلال تابان باد برب العباد مبارک باد عید الفطر سپر سانند که
در زمان وجه تمامان روز سعید عید الفطر که بمیامن مقدم فیض توامانش تمامی مانند صبح دولت
مطلع نیر سعادت در عرصه عالم روشن و شبی نورانی هزار روز ایمان شانه رعنا چه ورده از نسیم
پر کشیده با لوف فیض فیاض علی الاطلاق و صنوف فضل آفریننده انفس و آفاق در رسیده جهان
مهر وش مسرت و نشاط و هم آغوش فرحت و انبساط گردانید حق عز و جل همیشه این روز بهجت افروز
بر ذات مسعود و صفات مبارک فرخنده کناد و جمعیت و بهجت دائمی روزی باد بهدیت باری
این عید سعید هزاران عید باد فرخنده باد بار دیگر مبارک باد عید الاضحی سپر سانند سبحانه
تعالی شانه برکات فیض آیات یوم میمنت لزوم عید الاضحی که بمحض فتح الباب هزاران دولت
بیدار فیض فضل الهی است و قدوم سعادت لزومش بر حال اهل عالم لسان قطرات باران ابر و
ملائکه و ستایش و منان لسان روحانیان و دران روز دل بزیارت حرم محترم و حرم مقصول
سعادت و مانند قدسیان مشغول اداء مراسم طاعات و عبادات بر ذات ملکی صفات قدسی
صفات مبارک و همایون خجسته و همایون کناد و مخالفان بد نهاد را همیشه غرق خون دارد و کعبه
دار الامجاد علیهم الصلاة و السلام خانه زاد و عقیدت نهاد که باطن هم وقت الا فیض اند و ذات مقصود وز
دو دست بران سعادت آثار الانجات نشکست و حسرت می برد و باداب آداب که دولتش مبارک باد و تنعم و سرگرم
[illegible]
نگرید که از سر شور قلبی محرم لشکر یا چو ماه ادب تسلیت باد آنکه اعداد دولت اقبال

۵۴

بعد و مال اختتام سیما بیت خورشید عمر و دولت تو ذره پرورت * بهلو رو از سپهر بلندی بلند باد تهنیت

خدمت فوجداری بیر صاحب الاصناف قدردان عمیم الفیض الاحسان سلمه الرحمن بعد از اهدای

گلدستهٔ بندگی و اتحاف غنچهای پرستندگی معروض آنکه با استماع مژدهٔ بهجت افزای تقرر خدمت فوجداری سرکار

اکبرآباد انواع خوشدلی و شادمانی و الوف مسرت و کامرانی پیرامون حال عقیدت اشتمال گردید الحمد که دعای

خیرخواهان صمیم بدرجهٔ اجابت گرائید و شاهد مدعا عبودیت نهادان رسوخیت صمیم آنچنانکه دل میخواست

از تتق حجاب بجلوه ظهور رسید او سبحانه تعالی بظهور آثار ادعیه مؤثره کا ترقی طلب اینخدمت را الحضور خیر است دیگر مناصب

مبارک و همایون گرداند و [illegible] باضعاف آن بر ساده کامرانی و مسند اقبال و امانی متمکن داراد زیاده حد التماس نمی بیابم

جمعیت و ترشح ابدا تهنیت خدمت دیوانی [illegible] نیاضر مان مظهر جود و الاحسان سلمه الله تعالی بعد از آرزوی

استحصال استفادهٔ خدمت فیض درجت معروض رای مهر انجلا میگرداند هزاران هزار شکر بجناب حضرت باری که درین

روزگار مسرت آثار باستماع نوید مسرت جاوید تفویض خدمت دیوانی پرگنه [illegible] بنام نامی آن مظهر فیض ربانی [illegible]

شادمانی و [illegible] انبساط کامرانی بر روی بهی خواهان که خواهان ازدیاد دولت و ارتقای حشمت آنخداوندگاری اند کشاده

و آمال و آرزوی خیراندیشان [illegible] شمع مرام روشنی پذیرفته و کلبه تمنا و فا کیشان منور و مصابیح

نورانی شده ایزد تقدس و تعالی جل شانه باضعاف مراتب والا فرخندگی خجسته و میمون گرداناد و بمدارج صعود

[illegible] باد و از این مراتب اعلی رسانادا انجا که این ضعیف از قدیم در خدمت آن نیاضر مان سمت عقیدت

و بندگی مستحکم دارد امیدوار است که لطف و شفقت بحال این خیرسگال مبذول باشد زیاده حد عرض چه باشد

در تهنیت خدمت شهرداری عماید سررشته درستی روزگار مخلصان صدقت آثار [illegible]

آن مرجع ارباب حوائج باد درین هنگام میمنت التیام که بازمژده جانفزا و مسرت روح افزا [illegible] خدمت شهرداری

پرگنه لوهاری بنام نامی آن مظهر مهربانی از سرکار فیض آثار جناب عالی متعالی دام اقباله بگوش این [illegible] رسید

قالب افسرده را جان تازه بخشید بیت دل من بسته بود چون غنچه * بشگفت از نوید این مژده * شکر این نعمت عظمی

تا کجا بجا آرم بهر حال نازم بلطف بیشمار پروردگار بنده نواز و توجه آقای کارساز علیه السلام که بخلاف مخالفان

والامنشی الاجناب خاص و عام صورت ظهور و اثبات یافته الحمد و کرر [illegible] هزار شکر خدا صد هزار شکر

خدا * او تعالی شانه [illegible] بیشی خداوند [illegible] گردیاد و تهنیت

تولد فرزند [illegible] صاحب [illegible] محاسن اخلاق شیخ محمد اسحاق سلمه الله تعالی تمنا ادراک

۵۵

سپهر اعطاف لا تعد انگاشته بجه عامی چنانچه بیت شهر اشکر یا بدرگاه داده را مار که از سهو نسبت فی الم شد گذار

درین ایام بهجت انجام فرحت انجام باستماع نوید سرا پا امید ولادت با سعادت فرزند ارجمند سجانه

یگانه زمانه الله مسرت رو داد که در بسیط سپهر رسیده است نیابد بیت رسید مژده از انجا فرح گشت سید بمنظره

باران بکاه خشک سید داند و تبارک تعالی مبارک فرخنده آن نونهال چمن اقبال را با بسیاری کرامت

در سایه عاطفت پایه امرلی حقیقی پرورش داده بعمر طبیعی برساناد مصرعه عمرش دراز باد جهانش بکام باد

عرضداشت در تهنیت سالگره شکر و سپاس بدرگاه واهب بی قیاس که این سال فرخنده فال

بر سنین عمر ابد طراز المهر سپهر سلطنت و جهانبانی و نیر سپهر مملکت و کشورستانی برافزوده داده

لعبه کائنات بهانید و الواب سرور و بهجت بر دولت دهیاب لوف مستعد کامرانی بر رسید و افواهی اعداء

گشاده و اراده گردانید بیت این سالگره گره زدلها واکرد از بهر نشاط و عیش فرش ابا کرد گره گشایی کار

کاران و جمعیت بخشای خاطر پریشان روزگاران همچنین روز دل افروز مبارک و میمون

گره سالگره لبسر ...... گرداناد و بالنبی و آله الامجاد فصل چهارم در رسفا و فمات

تعزیت خطی در تعزیت مخلص لشوار بلا و الا احباب است انسیح و اقعه جانکاه نیا چه شرح

که پیرایه ... ال ... منزل چه قدر ... الم در باطن یگانگی ساطعی براه یافته از انجا که

از مشیت ایزدی چاره نیست ... این شاهراه ... ناچار بصبر ... ایزد

مشفق هم طریق تسلیم و رضا اختیار نموده و از منازل اضطرار بیموده بمقام سکونت ... آمدان

مع الصابرین زیاده چه نوشته ایضا لا لصاحب ... الاشفاق کریم الاخلاق سلامت از واقعه

... ال که کشتی حیاتش حباب دار در آب فنا بگرداب اجل فرو رفت زورق دل محبت منزل

... و الم ... چون از مشیت ایزدی چاره ... جز ... نیست در این ... ایضا

... الامر ... سرخ ... از صاحب ... فیض ... نظر ... ایضا ... الله

مشفق مهربان ... از منزلان ... تعالی ... مراتب ... آگاه ... از ... دی

ملازمت کیمیا خاصیت که خلاصه مطالب کلی است ... زمین و خاطر مهر گزین بیگانه ... تاریخ

خبر و ... جاه گرامی ... غبار الوده ... ضمیر منیر مهر تنویر ... ناچیت ...

... مستنداتی ... لیست خاطر ... آگاه ... که ... ایام حیات ...

۵۷

نبات واحباب او هو دوست تمامی کائنات بسان قطرات شبنم قیام ندارد و برین تقدیر یقین حاصل
است که بطلوع عقل مهر بین بودن مقام اضطرار و تسلیم سر خط فرمان کند شفته باشند خدا داناست که خادم
نیز درین ازین غصه و تحسرش لب با نگین معنا تأسف شد لیکن چه توان کرد بیت همه تن خون شوم ز دیده
چکم ٭ گر بدانم که گریه را اثریست ٭ **فصل پنجم** در رقعات شوقیه و طلب بشارت رسید اخبار و غیره مطلب
ضروری رقعه صاحب یکرنگ و مخلص بی نیرنگ لاله صاحب مکرم زاد لطفه بادیه پیمائی هجر تنها
وصال و لب نوازی گام فرسائی وسعت میدان فراق جانگداز بحدیست که دلیل نامه کاغذین و سمند
خامه چوبین تحمل آن نتواند شد ناچار بیت زبان خامه ندارد سر بیان فراق ٭ چگونه شرح
دهم باز داستان فراق ٭ بتسطیر کلمات مدعیانه التحریر میپردازد بیت اگر چه وصال بخیر نیست ولی از قدم
جدائیم ٭ از بهر ملاقات تو هر دم بدعائیم ٭ از روزیکه آن خوشخرام گلشن رعنائی این ناتوان کوی
یکتائی را قمری وار سر والهٔ تنهائی گذاشته سرگردان عالم جدائی گردیده دیده در مدت هجر محنت کشیده
خواب رسیده مانند چشم گرداب پر آب و در راه انتظار آن آرام جان نگران و گوش هوش صدف
بسان قطره نیسان منتظر صدای پای پیک صبای بشارت رسان بیت مرا یک چشم خوابی
نیست بستر تنهائی ٭ سحر آواز پای چشم بشناسم که می آئی ٭ خوش باد وقتیکه کلبهٔ فراق بیا من قدوم
آن رشک مهر حیرت افزای چشم پر خواب گردد بیت یک سحر از در امید و دولت بیدار بیا ٭ روز غم
سیاه شده ای تو شب تار بیا ٭ زیاده صحبت باد الیهما در رقعه آشنائی خیر هیچ یکتائی
مودت آرام غفلی جلی جان انور علی همواره از گردش زمانه ناهموار یکبارگی بوده در دلم همیشه
و لولوانفرای تحمین و سیتی باشند دلغافل بکشی خار شتیان و طوفانی دریای نا پیدا کنار در ورطه
بیحد لیست که بیاوری ملاح خار یک گونه ازان ... و طوفان ... در آشنا ... ساحل
لطیفه دوست حیرانی جود و دست و پالسیدی ساحل ... دیگر
صدف مودت این بیمقدار را صباب اری را انقلاب ... سیل ... هر
عالم آرای مصاحبت گردیده اند کشتی دل ... در گرداب ...
تلاطم امواج اضطراب ملاح حقیقی ناخدای حقیقی باد بان فضل احسان ...
آشوب بلا و موج خیز بیج عنابر کنار رسد جلد تر آن لوح زمان

ناتوان را از غرق آب طوفان مهاجرت و الام بکنار تسکین و آرام گرداند بیت کشتی شکسته گانیم
ای باد شرطه برخیز باشد که باز بینیم آن یار آشنا را زیاده شکایت دوری و درد فراق الیفنا در محنت مهاجرت
حالیکه بر دل شوریده گذشته و حالتی که بر خاطر افسرده رو داده بکدام شرح دهد تا که حسن اتصال آن نونهال
بوستان خوبی و گلبن گلستان مطلوبی دور و مهجور است بلبل دل غمگین از ناله نوای نمی زند و طوطی
جان از ... بشاهد ... بال ... نمی گشاید و چمنستان ... آه سحری ... نمی زند
و در بهارستان و روضه ... دیده گریان آبیاری نمی سازد و خوشا وقتیکه گلستان کامرانی
به بهار ملاقات ... رونق تازه گیرد و غنچه ... انجمن ... بی اندازه
... گاهی ... مفارقت ... یکتا دلی بشمام
یکرنگی رساند ... فراق ... البراجان پرورده
فرقت و مهاجرت آن سرو گلستان شادمانی و نهال بوستان کامرانی طرفه حالتی بر بنی محبت گزین
طاری ... است که گاهی ... مفارقت آن ... بخیالات ... غمگسار ...
میگذراند و وقتی خاطر ملالت ... مواصلت ... آن سرور اقلیم
حسن ... آرزومند باشند که تا کی
درین ... گرفتار ... آفتاب ... عبارت
از ... آرزوی ضمیر ... نظم ... شوق
سوی دوست ... بیاری ... گر ...
دوست ... آشنا ... دوست ... اشتیاق
و درد فراق الیفنا ... حالیکه ... لهذا
... در این زمانه ...
... اگر گاهی ... لطف ...
... اشتیاق ...
... اشتیاق
...
۵۸

افروز وصول گردید چون خبر صحت عافیت و صحت سرا رسیدن با غره دربار فیض آثار و پیدا
شدن تنخواه تبین قیمت پرگنه بدستور سابق از حضور بندگان عالی و منفعل شدن مفتریان کذب
پیشه و حسد اندیشه از کردار و گفتار خود با جمیع دیگر کوائف بود خاطر باقتضای هواخواهی بالامال
شادمانی و مملو خرمی ناگردید سجدات شکر و سپاس بجناب اسباب العطیات بجا آورده الحمد لله
که نقش مراد ضمیر خواهان هم چنانکه دل میخواست درست نشست شاهد مراد خیراندیشان قدیم از نقاب
خفا الی العرصه شهود جلوه نما گشت او سبحانه تعالی بطفیل اسمای حسنای خود مهربان بهر باشرقی روز به ترقی فرماید
امید قوی است که عرصه قریب بکامیابی مطالب مرجوعه به پیشکوری ارکان حضور بر رونق افزا
پرگنات شوند شرافت پناه شیخ محمد کرا... ان عالی در مشیر ادب ... و کار بشوق
مستفید خدمت شریف خواهد بود چون خیلی آدم بکار ... هر فن هوشیار و یعنی قرابت دار
هر کاریکه معهود خواهد شد لوازم دولتخواهی بتقدیم خواهد رسانید چندان در بارهٔ رفاه حالش از اینجا
الطاف دلی مبذول خواهند فرمود که مرفه الحال بوده شاکر عنایت گردد هر آینه این معنی باعث
59 نامه‌ی سامی در وطن بسته واشنیده توقع که بترقیم رقایم محبت ختم مسرور افزای خاطر خالصت
نا شنیده میباشند که در عالم اخلاص سعیدان نکته باشد نعم الملاقات است زیاده چه طراز و الصفا
را صاحب شفیق مهربان که سفر بنیاد بندان ... است ... مراتب نیاز ... تمنای ... با
سامی ... خاطر بوده ... سابق ... وصول ... بندگان
عالی در بارهٔ واگذاشت ... شیخ عبدالله ... اوقات گرامی شده بود ...
نوشته ... بتقدیم رسیده ... تا حالت تحریر ... مساعدی طالع و گردش ایام خود با وصف ...
بندگی ... اسی ... گران باد ... افلاس ... که از انجا ذات ... صفات چشمه کرم
و احسان ... قطع نظر از ین که بنیاد ... ذریعه ... سبب ... بوده باشد حالا ... سالها
و کثرت احتیاج و ابستگانش مقتضی آنست که بهر صورت پرواز واگذاشت از ین ... خاص
بندگان عالی ... نوشته ... حضور که بعامل انجا ... باشد حاصل شده ... فرصت
فرمایند که در صورت ... سبب طغیان بارش باران ... آنچه تمامی ... که ... باشد
بعضی از ارکان ... شده ضایع و خراب خواهد شد ... سالغد

و ابرام تکلیف تمام ست زیرا که در انجاح مطالب شرفا و نجبا آن شفیق را یگانه آفاق رسیده اند و فی
الواقع کارگشائی مردم غربا و مقتضای حوال هر یگانه بودن سجیه رضیه آن کرم فرمای ما ست این مرتبه
بانصرام مطالب مرجوعه موصی الیه پرداختن مخلص صمیم را ممنون منت و احسان نمود لهذا زیاده چه
ابرام نماید رقعه ریاض آیاتی جلال حدیقه بهجت مآل شفقت محمد خان بر شجاعت سحاب فیض
ایزد ذو الجلال سرسبز و ریان باد گلدسته یکتائی لطیفه مقاوضه بهجت طراز متضمن نوکر نگاهداشتن طلب
پیاده های این ضلع و وصول بهجت مشمول آورده چون مخبر بنده باشد بهر جمعیت های سامی بود دعا
اندوز نشاط و بهجت گردید صورت این است که مردم نوکری پیشه این ضلع بسبب افزوده سکهان نشانها
نشان جابجا نوکر شده اند هر چند که تلاش نمود از مردم سپاهی جرار که اعتبار را شاید بهم نرسید
اکثری از قوم انذال که پیشه سپاهیگری اختیار کرده جمعی نموده ارزان سامع مسلم بالفعل سپاهی که از ساقات
در باره همت با مردم همراهی نگاهداشت که هر احد سپاهی جانفشان و در معرکه رستم زمان نشت بدر لطیفه بیارنا
خدمت سرکار مهربانی نرم [illegible] بهجت میشود لطف مرتبت و شجاعت منقبت مهربان عزت و عنایت ارزانی باشد انشاء الله
تعالی در تقدیم لوازم خدمت و جانفشانی رسوخ واردات منقوش خاطر ارکان حضور فیض گنجور
زیاده چه تصدیع دهد و در جواب شفاعت نامه یکی از آشنایان خود مرقومه نوشته که بهتر از جانب
سلامت خط مرسله رسید حقیقت آویزش نمودن فلان با پیاده های برادر خود قاسم بیگ باهم
مفصل دریافت گردید فرد حساب برآورده بطرف موصی الیه بلفوف مبرسد تنخواه آن داده مشار الیهم
را از مکان سکونت به رسانند که بدون آنچنین شور و شغب آن کلفت بیسامانی سید راه حال بیشتر
و بالفعل در شهر او هم حسب الترقیم آن مهربان جهت پیاده های نوکر نشت فرستاده شد موجب
رسیده به رکاب برسانند و تتمه تنخواه الا به آن فلانی باقی زرینگی که در وصول آن هیچ عرصه نیست سپرده
البته این مردم خوب اسپ کرده بیارند چنین مردم خود عرض دیگر توقع معلوم یک قبضه دوان کلان
از آن فره و یک پیاله چینی از تحویل فلانی و یا از هر جا که باشد زود تر به بهجت شتر سوار باید فرستاده و
هنگامه بتعداد چهار صد و اند رسید خاطر بهر دو گردانید و ذوالقعده را اطلاق شکر تحشیه جناب باید و ثم
مهربانا درست مرحم [illegible] یکی انشا نامه ست باید نمود و رقعه بسفارش و دستی ملاذ الاحباب که از
مطالب مرحوم [illegible] بیست و افزون سرشته گرامی معهود نسبت او را و ستعنی با قتضای

زودحالی ساختی سرشته حفظ الغیب از دست نداده همیشه بخیریت و حسبتهای صوری و معنوی
آن منظر حسنات بدرگاه واهب العطیات دست بدعاست او سبحانه تعالی و تقدس حسب
مدعای دوستان بیرایه و رنگ مدام کامیاب بمقاصد اعلی ساخته بتوفیق یادآوری مهجوران
موفق فرماید ملاذا و معاذا احوال کساد بازاری روزگار ارباب دانش و بینش از بس وضوح
محتاج بترقیم و تسطیر نیست عزیز القدر ... یار که از برادران قریبی دوستدار از مدتی بیکار و رنیولا
بسفارش نیازمند مستفید خدمت شریف میشود انجاکه آشنا پروری و غربانوازی سجیه رضیه
آن عالی تبار است منتظر سفارش مخلص سرپا ذریعه سرفرازی او بوده باشد احتمال قبولیت که
بامری شریف تر مامور شده و بتوجه گرامی مرفه الحال بوده بشکر مهربانیهای سامی رطب اللسان
وعذب البیان خواهد بود زیاده ازین مبالغه نیز درخت دولت و اقبال روز بروز بنصیب کناد
عرضی درباب حق رسیدن از خداوند نعمت سلاست از عمده سلاطین پیشین رسیده آن
موضع شکر لوپر بنام بزرگانم مقرر است و این عقیدت التیام نیز بارث آباً و اجداً دخیل و قابض
مانده و عملداری فلانی بموقف ارکاران سینه زوری بر حق بنده ناحق مسلط شد هر چند
فدویت بنا در سرکار صاحب ممدوح استغاثه نمود لیکن بسبب نامساعدت بخت بحق خود
نرسیده درین زمان بحسب اقتران اوان غریب پروری جناب گوینده گوش جهانیان است امید از
فضل کرم که بعد دریافت احوال و ثبوت حقیقت حق بحقدار رسانیده آفتاب دولت اقبال لا زال
عرضی در استدعای وجه معاش احوال قدیم فدوی غلام ...
که محض بعنایات خداوندی بکامی و ناکامی رسیده از ... طالع نگونی حالت بیکاری
بیماری گرفته آمده که دشمن به بدن آن می لرزد و دست ... و در خانه نان نداری
سفر تاب و توان درین حصه کسی احوال بیکسی بعرض خداوند نعمت نمیرساند حالا در سرکاری
که هزاران بیکسان محتاجان پرورش می یابند پرورش غلام عقیدت التیام چه دشوار
بود حالا بصورت بجز آنحضرت دیگری بنظر نمی آید که نظر بر بیکسی نموده ذره پروری نماید
ورنه ... بعرض رسانید ... قدیم در حالت پر ملالت
نمی آید که دستگیری بنده از یاد رفته ... لهذا امیدوار پرورش

و اقبال از مطلع حشمت و اجلال تابنده باد بر رب العباد حاکمه کتاب سیر و دستور العمل دیوانیان
مشتمل بر پانزده آئین آئین اول عاملان و چودهریان و تعلقه داران را در خلوت راه
ندهد و مقرر کنند که سر دیوان حاضر بوده باشند و رعیت و رعایا و دیگر ارباب حاجت که برای عرض حال بیایند آنها را
و سفلا و ملا را راه داده بتوجه خود مستفسر سازند تا در اظهار حاجت احتیاج بتوسط غیری نباشد آئین دوم
بعاملان قدغن نماید که هر سال وجه مزارع دار [illegible] و قلبه کشت رقبه ارسند اگر رعایا بحال باشند
اهتمام کنند که هر یک بقدر استطاعت در آن ده یا تخم زیره کوشش کنند و بنسبت سالگذشته افزونی
مزروعات بعمل آرند و از جنس اعلی جنس ادنی سعی نموده تا توانند زمین لائق زراعت افتاده
نگذارند و اگر احدی در فراهم آوردن کشاورزان از اطراف و جوانب سعی و مشکور و مستحق
سیورغال اسامی بوده بسرکار آورده در باب حسب استعداد رعایت لازم شناسند آئین سوم بامنای
پرگنات تاکید نماید که هر سال موجودات مزروعات ده بده اسامی [illegible] بوده تمام جمع را
از روی خسره بمقتضای کفایت و خیرخواهی سرکار و رفاهیت رعایا مشخص نموده قبول
جمع را بلا امهال بدفتر والا ارسال نموده باشند آئین چهارم آنکه بعد تشخیص تمام جمع که مقرر شده
باشد درین باب تاکید و با ان قدغن کند که تحصیل محصول هر فصل محال بتدریج نموده بازخواست
آن مطالبه بعمل آرند و خود هفته بهفته خبر گرفته تاکید نماید که نزد احدی از قسط موعود چیزی
باقی نگذارند و اگر احیانا از قسط اول قلیل موقوف داشته باشند تاکید و قسط دوم
وصول آرد و در قسط سوم در یکسال تمام بیباقی نمایند آئین پنجم آنکه باقی سنوات را اقساط بنابر
در طاقت و حالت رعایا قرار داده [illegible] تاکید بلیغ نمایند که بر وفق آن تحصیل در آرند
خود انسرانجام وصول آن خبردار باشند کار از غفلت و مسامله عمال از حیز وصول نیفتد آئین ششم
آنکه هرگاه خود برای دریافت کیفیت پرگنات برآید در هر ده که وارد شود صورت مزروعات و قابلیت زراعت
و استطاعت و قدر جمع بنظر در آورد و اگر در تفرق جمع بر هر واحد حساب بعمل آمده باشد مزارع
[illegible] گنجایش از جهت سلطان برآورده سال حال تفرق موجودات آرد
[illegible] بنویسند تا حقیقت کارگزاری امنا حسن بتوقیف آن وزارت پناه ظاهر
شود انعام منوط بحصول محصول سرکار خالصه شریفه محال آنچه از عاملان سرکا

عالی متعالی افزوده باشند وا رسیده که آنچه از ابتدای تنخواه جاگیر تا حال چه قدر باقی گذاشته وجه
مقدار بصیغه کمی که آفت مجرا گرفته نظر بمراتب گذشته بازیافت نماید و آنچه موقوف که هرگاه آنها
پرگنات را بحالت اصلی ظهور خواهند داد حقیقت بعرض الاشرف رسیده در خور و دلخواهی بهرامر
رعایت خواهد شد آئین هشتم آنکه در فوطه خانه مقرر نمایند که فوطه داران روپیه سکه مبارک عالمگیر
بگیرند و بر تقدیر عدم وجود این جنس روپیه شاهجهانی و جلیبی آنکه رایج بازار نباشد هرگز داخل فوطه خانه
نکنند و اگر بدانند که از بازار گرانیدن جنس ناقص و تحصیل تعویق می افتد زیاده بالائی موافق و حساب
از رعیت گرفته تبدیل نمایند و بعمل آرند آئین نهم آنکه خدا نخواسته اگر آفت سماوی و بارضی در محلی
رو نماید و عمل تاکید بلیغ کند که موجودات مزروعات را قرار واقعی بکمال احتیاط و نگاهبانی نماید
و مزارع وارد وا رسیده جمیع آثار روی جمع و رسی ملاحق هست به تشخیص سازند آفت رسیده که تفریق
آن باعتبار جمع و چودهری قانونگوی و پتواری باشد هرگز در عمل نیاز رند تا بهر ده رعیت بحق رسند و آثار
و نقصان آن بانند متغلبان تغلب نتوانند کرد آئین دهم در باب عدم طلب و رفع اخراجات
زائد المال و ابواب ممنوعه که باعث تفرقه حال رعایا است بامنال و عمال و چودهریان و قانونگویان
تاکید بلیغ نموده مچلکات بگیرند که زیاده طلب و اخذ ابواب ممنوعه [illegible] بدرگاه خلائق پناه بگیرند
بعمل نیاید و [illegible] نظر یاب باشند و اگر احدی بران اقدام نماید از امتناع و تعدی باز نیاید
حقیقت بحضور بنویسد تا از خدمت معزول شده بجای دیگری منصوب گردد آئین یازدهم
آنکه برای تحقیق برآورد رقم اصلی برآمد نویسی که [illegible] باشد [illegible] نماید
آئین تحقیق برآمد خام آنست که برآمد نویس هنگام [illegible] کاغذ چودهری [illegible] تحقیق با جمع
چودهری مال و اخراجات و رسومات اسامی وار رسیده [illegible] از کاغذ محصول [illegible]
بعرض آئین حاصل و زمینداران و غیره نام بنام نویسد و تا ممکن باشد کاغذ تمام تمام و [illegible]
پرگنه فراهم آورده ترجمه نماید اگر بسبب عدم وجود پتواری یا وجهی دیگر کاغذ مواضع [illegible]
بدست نیاید آن زمان که از روی برآمدهات کاسه [illegible] کرده داخل طومار کنند و آن
را میباید که بعد طیار شدن طومار بسنجد اگر موافق دستور العمل آمده باشد و [illegible]
موافق ضابطه و تصرف چودهری و قانونگوی مقدم و پتواری [illegible]

بعرض بازخواست دادرس آئین دوازدهم از انجا که امنا و کروریان و فوطه داران سرکس
سیاهی و درستی و دولتخواهی بتقدیم خدمت قیام نمایند و بموافق دستور یکه بقلم آید اقدام و رسیده
دراسم نکو خدمتی بجا آرد و آنرا حال ساخته بنویسید که بقدر کفایت انیشی و دیانت داری
پنتیجه بهره مند خواهد شد و اگر خلاف آن عمل نماید حقیقت او را بحضور بنگارد که از خدمت معزول
وانکرده بیطرف شده سزای کردار ناهنجار در کنار خویش ببیند تا دیگران عبرت پذیرند
آئین سیزدهم آنکه گر داوری سررشته کاغذ بتاکید تمام از وقت هنگام نماید و در محلیکه
تحویل افاضت سررشته باشد روزنامچه تحصیل بال سایر یعنی سه روز بروز از پرگنات دیگر
روزنامچه تحصیل و سیاهه خزانه پانزده روز واسطه تحویل فوطه داران جمع و صلیبا
تنخواه و طومار جمع و مجمل جمع خرج و جمعبندی تحویل فوطه دار بتفصیل از رعایا بقید فصل
درآرد و آنرا ملاحظه نموده آنچه نروایه بحساب تصرف شده باشد بعرض بازخواست آورده بقید
خانه دارالارسال دارند و کاغذ حدیث تا سیچ و کاغذ سیچ با حریف موقوف نگذارند آئین
چهاردهم این و عامل و فوطه داران خدمت معزول شود و کاغذ آنها بتاکید تمام گرفته برسنا
نروایه الاباب منصوبه باقی آرزو بدنویسی که موافق قاعده دیوانی بعرض بازخواست آورده
کاغذ الیه سررشته معزول الواجب بدنویسی مال معزول بتحویل الا به فهرست که از جا سهو فراغ
دم حاصل نماید آئین پانزدهم آنکه نسخه دیوانی را مطابق قاعده معهوده بفصل فصل مرتب
بمهر متعهدان و تصدیق خود بدفترخانه دارالارسال سررشته باشد که الله سبحانه علی الاتمام

AZAD LIBRARY ALIGARH.
١٢٩٩٠

الحمد لله و المنه که کتاب ... جامع ... در مطبع ... باهتمام ... واقع ... در ماه رجب المرجب ...
بنویسندتا حقیقت ... و تصحیح مالاکلام ... بالطالع ...
روالنعام ...

ACC. NO. ۱۲۹۹۰
شاہ محمد زاہری
مفید نامہ

AT THE TIME

Acc. No. ۱۲۹۹۰
Class No. ۹۱۵۵۲
Book No. ش۱۱۳ف
Author شاہ محمد زاہری
Title مفید نامہ

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over-due.